

از مدینه تا شیراز

شرحی در باب خاندان زرنندی انصاری
و کتاب الإعلام بسیرة النبی (ص)
از شمس‌الدین محمد بن یوسف زرنندی (۶۹۳ - ۷۴۷)

۵-۴۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

چکیده: زمانی که ایران توسط اعراب فتح شد، بسیاری از قبایل و طوایف عرب، در شهرها و روستاهای ایران اقامت کردند. فهرستی از آنها را یعقوبی در البلدان آورده است. میان آنان شماری از مردمان انصار از اوس و خزرج هم بودند و گروهی از ایشان در زرنند اقامت کردند. شاید چند قرن بعد، فردی با نام یوسف از این جماعت، برای تحصیل به بغداد رفت، از آنجا عازم حرمین شد و در مدینه اقامت دائم گزید؛ نسل او در این شهر بسیار زیاد شد و همه به زرنندی شهرت یافتند. فرزند وی شمس‌الدین محمد سال ۷۴۵ به شیراز آمد و سه سال بعد درگذشت. در این فاصله آثاری نوشت که دو مورد در فضایل اهل بیت (ع) و یک مورد سیره نبوی و تاریخ خلفا بود. گزارشی که خواهید خواند، درباره تاریخ این خاندان، کتاب سیره شمس‌الدین محمد زرنندی و شماری دیگر از آثار اوست. وی در شیراز درگذشت و همان‌جا مدفون شد.

کلیدواژه: خاندان زرنندی، کتاب الإعلام بسیرة النبی (ص)، بغداد

From Medina to Shiraz

A Description of the Zarandi Ansari Family
and the Book of al ->Alām Bisīrat al -Nabī
(PBUH) By Shamsuddīn Muhammad ibn
Yusuf Zarandi (747 - 747)

Rasul Jafarian

Abstract: When Iran was conquered by the Arabs, many Arab tribes and clans stayed in Iranian cities and villages. A list of them has been mentioned by Ya'quūī in al -Bulādan. There were a number of Ansar companions from Aws and Khazraj who came to Iran and a group of them stayed in Zarand. Perhaps a few centuries later, a man named Yusuf went to Baghdad to study, and from there he went to Hijaz and settled in Medina; His generation and descendants increased in this city and they were known as Zarandi. His son Shamsuldīn Mohammed came to Shiraz in 745 and died three years later. In the meantime, he wrote some books two of which were about the virtues of Ahl al -Bayt (AS) and one about prophetic Sīrah and the history of Caliphs. The report that you will read is about the history of this family and the book of Shamsuddīn Mohammad Zarandi and a number of other works. He died in Shiraz and was buried there.

Keywords: Zarandi Family, al-'Alām Bisīrat al -Nabī, Baghdad

مقدمه

خاندان بزرگ و درازدامنی با عنوان زرنندی، در قرن هشتم و نهم هجری در شهر مدینه - و احیاناً مکه و شام و برخی از شهرهای ایران مانند شیراز و کازرون - می‌زیستند که هم به لحاظ علمی و هم منصب قضاوت شهرت ویژه‌ای دارند. شمار قابل توجهی عالم از این خاندان در کتب تراجم و شرح حال آمده است. فرد اول این خاندان، عزالدین یوسف بن حسن زرنندی (م ۷۱۲) اولین فردی است که از زرنند عازم بغداد و سپس حج و بعد هم اقامت مدینه شد و تا زمان درگذشتش در مسیر آمدن به عراق در این شهر بوده است. بعد از وی، فرزندان و نوادگانش در این شهر ماندگار شده و به مناصب عالی علمی و قضایی رسیده‌اند. آنان افزون بر لقب زرنندی، لقب انصاری هم دارند و به حدس قوی، اصل ایشان از طوایف انصار - خزرجی و از تیره سعد بن عباد - بوده است. به احتمال در زمانی که تاریخ دقیق آن رانمی دانیم، مانند بسیاری از عرب‌های مهاجر به ایران، از مدینه به زرنند آمده و آنجا زیسته‌اند؛ آن‌گاه و دوباره، شاید پس از چند نسل به مدینه برگشته‌اند. این قبیل رفت و آمدها در قرون نخستین اسلامی تا حوالی قرن هفتم، امری عادی بوده است.^۱ می‌دانیم که مهاجران شیرازی به حرمین فراوانند و به ویژه نام کازرون و شیراز و ابرقو میان عالمان مقیم مکه و مدینه در این دوره فراوان دیده می‌شود. به عکس مهاجرانی از مدینه، ملقب به «سعدی عبادی شیرازی» یعنی کسانی که خود را از نسل سعد بن عباد می‌دانستند، در شیراز زندگی می‌کردند.^۲

۱. یک نمونه جالب آن درباره شخصی به نام احمد بن محمد بن عمر بن عبدالرحمن بن عمر بن محمد بن منکدر، ابوبکر القرشی التیمی المنکدری الخراسانی است که در مدینه متولد شد، در حرمین بالید، در بصره سکونت کرد، بعد به اصفهان رفت، سپس عازم ری شد، بعد هم به نیشابور رفت. مدت‌ها در اصفهان بود و عاقبت هم در سال ۳۱۴ در مرو درگذشت! (التحفة اللطیفة، ۱۴۲/۱).

۲. سعدی عبادی، لقبی برگرفته از «سعد بن عباد». صحابی پیامبر و از رؤسای قبیله خزرج و ترور شده در دوره خلیفه دوم. برای شماری از خاندان منتسب به اوست. خانواده‌هایی از انصار، در همان قرن اول و دوم به ایران و حتی نواحی کرمان آمدند. شماری از آنان در شام بودند و به احتمال. مانند خاندان ابوالفرج حنبلی. مهاجرین از ایران به شام هستند. محتمل است که برخی از این خانواده‌ها بین شیراز و شام رفت و آمد داشته‌اند. با جستجو «السعدی العبادی» در متون تراجم و شرح حال، می‌توان افرادی از این خاندان بزرگ حنبلی را که در اصل از انصار و نسل سعد بن عباد بوده و به «سعدی عبادی شیرازی» شهرت دارند یافت. محتمل است که تخلص «سعدی» شیرازی برای شاعر بزرگ ایرانی، نیز برخلاف آنچه مشهور است که این لقب سعدی برای وی به دلیل انتساب او به سعد بن زنگی یا سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی (معجم الالقاب: ۲۴۸/۵، تاریخ گزیده، ص ۷۳۴) (بحث در این باره را بنگرید: زندگی سعدی شیرازی، جواد بشری، صص ۵۴، ۵۹. تهران، ۱۳۸۹) در اصل مربوط به سعد بن عباد بوده که خاندانهایی در شیراز و نقاط دیگر نسل وی و ملقب به «عبادی» و حتی «سعدی عبادی انصاری» بوده‌اند. وقتی این احتمال را نوشتیم، در یافتیم که محیط طباطبایی در سال ۱۳۵۰ در مجله وحید (ش ۸۹) این مساله را یادآور شده و حتی بر نظر دیگر که اقتباس عنوان سعدی از سعد بن زنگی یا اتابک سعد بن ابی بکر باشد را ترجیح داده است. او نوشته است: سعدی در گلستان از رابطه خود با این جوزی حنبلی و قبولی تربیت از او سخن می‌گوید و صرف نظر از این که منظورش ابوالفرج اول یا دوم بوده شاید این هم قرینه‌ای بر ارتباط او با حنابله بغداد محسوب شود. بنابراین شریک ساختن سعدی شیرازی در نسبت با طایفه حنبلی انصاری سعدی شیرازی مهاجر و مقیم شام در یک نسبت به مراتب به قول ذوق و عقل نزدیک تر از این است که بگوییم شاعر تخلص و شهرت خویش را از نام فلان امیر یا امیرزاده زنگی یا ترک گرفته است. (سعدی چرا سعدی خوانده شد؟ مجله وحید، اردیبهشت ۱۳۵۰، شماره ۸۹، ص ۳۲). از جمله کسانی از یک خاندان حنبلی دمشق در اصل سعدی شیرازی که با همین لقب سعدی شیرازی از آنان یاد شده عبارتند از: نجم الدین بن شرف الاسلام ابی البرکات عبدالوهاب بن ابی الفرج عبدالواحد بن محمد الانصاری الخزرجی السعدی، العبادی الشیرازی الدمشقی (تاریخ الاسلام ذهبی، وفیات ۵۸۶، ش ۲۳۵). دیگری فرزند او ابوالفرج عبدالرحمن بن نجم بن ابی البرکات ابن الشیخ الکبیر ابی الفرج بن محمد علی الانصاری «السعدی

تا این لحظه اطلاعاتی از اصل و نسب زندی‌ها پیش از عزالدین یوسف نداریم؛ اما همین که زندی هستند و جد آنان یوسف بن حسن به مدینه آمده، کمابیش روشن است. درباره اینکه زند کدام زند است، زند ساوه یا زند کرمان، در منابعی که شرح حال این خانواده آمده است، اشاره‌ای به این امر نشد. حسن بن عمر بن حبیب (م ۷۷۹) در تذکرة النبیه ذیل حوادث سال ۷۱۲ با اشاره به درگذشت یوسف بن حسن زندی می‌افزاید: «و زند من عمل الری» (تذکرة النبیه فی ایام المنصور و یننه، ۴۸/۲ «قاهره، ۱۹۸۲»). ابن حجر هم همین اشاره را دارد. در شذرات [الذهب: ۱۸۵/۹] هم از زند اصفهان یاد می‌کند. در دوره معاصر، کسانی مانند مصحح کتاب المناظره بین مکه و المدینه، از علی بن یوسف زندی (م ۷۷۲) اشاره به زند اصفهان کرده‌اند که باز هم معلوم نیست مقصود زند ساوه است یا کرمان؟ سمعانی ذیل زند می‌گوید: شهرکی در نواحی اصفهان که «اکثر اهلها صاحب جمال» هستند. بعد هم محمد بن عباس زندی شیرازی را یاد می‌کند (الانساب: ۲۹۰/۶) ذیل مدخل زند). لقب «شیرازی» به دنبال زند، به زند کرمان می‌آید نه به زند ساوه. یاقوت ذیل مدخل زند، اول اشاره به زند بین اصفهان و ساوه دارد و باز عبارت سمعانی را تکرار کرده است، محمد بن عباس شیرازی زندی را از آنجا می‌داند؛ آن‌گاه می‌افزاید: و زند ایضا: مدینه قدیمه کبیره من اعیان مُدُن کرمان (معجم البلدان، ۱۳۸/۳). در الروض المعطار ذیل مدخل زند (ص ۲۸۷)، به تفصیل و فقط از زند کرمان یاد می‌کند. او می‌گوید: حوالی آن مزارع و روستاهای فراوانی هست و «غلب علیها قوم من العرب ایام الجلیلان المرزبان، و کان ولایة کرمان من العرب ینزل الشیرجان - سیرجان - و بینها و بین زند خمسون فرسخا». الخطراوی محقق معاصر اهل مدینه و مصحح رساله المرور بین العلمین (ص ۵، مدینه، مکتبه التراث، ۱۹۸۷) از علی بن محمد زندی، انتساب او را به زند کرمان دانسته است.

زبیدی (م ۱۲۰۵) در تاج العروس (۴/۴۷۶) که در شرح قاموس المحيط فیروزآبادی است - بنگرید به مورد بعدی درباره زند - اولاً مدخلی با عنوان «زند کمرند» دارد که می‌گوید از بزرگ‌ترین شهرهای کرمان و قدیمی است؛ آن‌گاه اشاره به سخن ابن حجر دارد که آن را از توابع ری می‌داند. بعد از آن باز می‌نویسد: زند: شهرکی در اصفهان، میانه ساوه و اصفهان است. کسانی را هم به آن منتسب می‌کند. در نهایت از زند: قرب مدینه، بلکه محله‌ای از محلات آن یاد می‌کند و می‌گوید خاندان «زندی انصاری» به آن منسوب‌اند.

اما فیروزآبادی^۳ در المغانم المطابه (ص ۱۷۱، تحقیق حمد جاسر، ریاض، ۱۹۶۹م) که در جغرافیای

العبادی الشیرازی الاصل، الشامی المقدسی، ثم الدمشقی الحنبلی» است. (سیر اعلام النبلاء، ۲۸۴/۱۶). به هر روی، خاندان زندی هم به نوعی سعدی عبادی هستند و بازگشت شمس الدین محمد به شیراز بسا نشان از علقه میان او شیراز در نسل‌های قبلی باشد. بماند که زند هم بسیار محتمل است که مربوط به زند کرمان و در واقع یک منطقه مشترک باشد.

۳. در بغیة الوعاة (۲۷۳/۱) [چاپ مکتبه العصریه بیروت، ۱۴۳۱] آمده است: محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم شیرازی فیروزآبادی صاحب قاموس، در سال ۷۲۹ در «کارزین» [کارزون؟] به دنیا آمد، در بلاد خودش فقه خواند و همان‌جا از محمد بن یوسف مدنی، بهره گرفت «سمع» لغت خواند و ...

مدینه است، می‌گوید: ززند^۴ مثل مرید، قریه‌ای از توابع مدینه در فاصله چهل میل از سمت شام است. او می‌افزاید: این مطلب را شیخ ما «ابوعبدالله محمد بن یوسف ززندی» [در چاپی: ززیدی!] محدث حرم رسول الله (ص) در وقتی که سال ۷۴۴^۵ به شیراز آمد، به من گفت. من از هیچ‌کس دیگری این مطلب را - که ززند از توابع مدینه و... - باشد نشنیدم و البته او ثقه است».

خطراوی می‌گوید با وجود توثیق فیروزآبادی از محمد بن یوسف، فکر نمی‌کنم چنین جایی در نزدیکی مدینه باشد. حرص این شخص - ززندی - بر اینکه خواسته است خود و خاندانش را از جزیره العرب بداند، سبب اختراع این حرف شده است. البته محلی در مدینه به نام ززندی بوده که حتما منسوب به یکی از افراد همین خاندان است؛ جایی که در توسعه‌های اخیر از بین رفته است (مرور العلمین، مقدمه، ص ۶-۷). خطراوی می‌افزاید روشن است که اصل اینها انصاری و از اهل مدینه بوده‌اند، سپس به ززند فارس رفته و دوباره به مدینه برگشته‌اند و کسانی از این خاندان، مانند نویسنده این متن «مرور العلمین» که قاضی مدینه شده، بارها منصب حسب و قضاوت را در این شهر داشته‌اند (همان، ص ۷).

در اینجا خطراوی، از محدثی با نام محمد [م ۵۰۱] بن محمود بن الحسن بن محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمد بن عکرمه بن انس بن مالک خزرجی نجاری یاد می‌کند که معروف و به فقه و صلاح و منتسب به قزوین و کنیه‌اش ابوالفرج بوده است. او علم را از پدرش ابوحاتم محمود بن الحسن به ارث برده و هر دو شافعی بوده‌اند. وی در محرم سال ۵۰۱ درگذشت. به گفته خطراوی، این شخص جد مولف [علی بن یوسف] است (همان، ص ۸).

شرح حال این شخص در «التدوین فی اخبار قزوین» آمده است (فقط همین مقدار: محمد بن محمود بن الحسن بن محمد بن یوسف، ابوالفرج ابن ابی حاتم القزوینی، اما در آنجا تا «انس بن مالک» نرفته است) و گفته شده است او فقیه و حسن السیره و اصلش از قزوین و موطنش آمل طبرستان بوده است. نمونه‌ای از روایات او را هم آورده است (التدوین فی اخبار قزوین، ۱۶/۲ - ۱۷ «دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸»). شرح حال همین شخص در الوافی بالوفیات (۳۹۳/۴)، همین طور در طبقات سبکی: (۳۹۴/۶) آمده و نسب او تا انس بن مالک انصاری رفته است. در متن‌های باقی مانده در شرح حال افراد خانواده، کسی این اتصال را برقرار نکرده است؛ هرچند نافی آن نیست که چنین ارتباطی نبوده است.

یک مشکل دیگر برای پذیرش سخن خطراوی، این است که محدث مورد نظر محمد بن محمود بن الحسن متوفای ۵۰۱ هجری است؛ در حالی که نواده وی یوسف که پدر شمس الدین محمد ماست،

این گزارش باید مربوط به زمانی باشد که در شیراز نزد محمد بن یوسف ززندی رفته است.

۴. در متن چاپی «زرید» بر وزن مرید آمده و از محمد بن یوسف هم به عنوان ززیدی یاد شده است! مصحح نوشته است سمهودی از جایی به نام «زرید» یاد نکرده است! مؤلف در متن، ززند را آورده و عطف بر مدخل قبلی کرده است. آیا اشتباه املاهی است یا؟
۵. فیروزآبادی درباره این تاریخ باید اشتباه کرده باشد، چنان‌که خود شمس الدین محمد بن یوسف در مقدمه خود بر الاعلام، تصریح کرده که در میان سال ۷۴۵ به شیراز آمد.

متوفای ۷۱۲ هجری است. چطور چنین چیزی ممکن است؟ به هر حال اگر این انتساب درست باشد و خاندان زرنندی به این فرد متصل شود، باید مقصود از زرنند، زرنند میان ساوه و قزوین باشد و آن را بر زرنند کرمان ترجیح داد.

در مقابل، تعلق خاطر بعدی این خاندان به شیراز و کازرون، ممکن است حدس زرنند کرمان را تقویت کند. اینکه عزالدین یوسف به سمت عراق آمد و در سال ۷۱۲ در راه عراق درگذشت و مهم تر اینکه فرزندش محمد در سال ۷۴۵ - به گفته خودش - به شیراز آمد، این تعلق خاطر را نشان می دهد. افزون کنیم یکی از عالمان همین خاندان - ابوالخیر الانصاری العبادی الزرنندی المدنی، نزیل کازرون من بلاد العجم - با عمویش محمد بن یوسف به شیراز آمد و وقتی عمویش درگذشت، به کازرون آمده، بعد از سال ۷۸۰ درگذشت (التحفة اللطیفه، ۴۴۲/۲ «دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۳»)، دلیل بر همین امر است. خواهیم دید که این شخص، نسخه ای از الاعلام محمد بن یوسف زرنندی را داشته و در کرمان آن را روایت کرده است. اهمیت زرنند کرمان در گذشته و شهرت آن بیش از زرنند قزوین بوده است و اقامت طوایف عرب در آن که ظاهراً خاندان زرنندی هم یکی از آنهاست و لذا خود را «انصاری» می نامند، در نواحی کرمان فراوان بوده است. باید منتظر شواهد دیگری بود.^۶

از عزالدین یوسف، نخستین فرد این خاندان تا شمس الدین محمد

اولین فردی که از این خاندان می شناسیم، عزالدین ابوالمحاسن المظفر یوسف بن حسن بن محمد بن محمود بن الحسن انصاری زرنندی (۶۵۶ - ۷۱۲) است که خودش از خود با عنوان محدث الحرم النبوی یاد کرده است. بعدها و تاکنون این خانواده به نام «بیت الانصاری» شناخته می شوند (درباره بیت الانصاری و اینکه «یعرف قديما ببیت الزرنندی نسبة الی زرنند» شهرت داشته اند، بنگرید: تحفة المحبین و الاصحاب فی معرفة ما للمدینین من الانساب، ص ۸ - ۹). همین منبع از قول سخاوی نقل می کند که در تاریخش نوشته است: بیت زرنندی، بیت بزرگ و به علم و دین مشهورند. اصل آنها «یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن» است و اولاد او عبارت اند از: احمد و علی و کمال، محمد، قادر (تحفة المحبین، ص ۸). در منبع دیگری درباره «عزالدین یوسف» تعبیر «ابی السادة الزرنندیین المدینین» یاد شده است (کشف الخفاء هنداوی، ۲۵۸/۱ «المکتبه العصریه، ۲۰۰۰»). بخشی از بقیع هم، به زرنندی معروف بوده است (خلاصة الوفاء بأخبار دار المصطفی، ۵۲۴/۲)

۶. در قرن هفتم، ما هم زرنندی ساوی داریم و هم زرنندی کرمانی. شخصی به نام عبدالله بن محمد زرنندی ساوی در مدرسه قاهره موصل بوده است، کتابی را استنساخ و به حاکم اربل محمد بن سعید بن محمد در سال ۶۴۷ هدا کرد که خط صفدی هم روی آن است. (توجیه اللمع، الخبار «قاهره، دارالسلام، ۲۰۰۷»). همچنین ابوالمکارم محمد بن عابد بن محمد کرمانی صوفی زرنندی نیز از همین دوره شناخته شده است (فلائد الجمال فی فرائد شعراء هذا الزمان، ۲۹۴/۶ «ابن شعار، تحقیق جبوری، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۵»).

۷. عبدالرحمن بن عبدالکریم الانصاری (م ۱۱۹۵)، تونس، المکتبه العتیقه، ۱۹۷۰. ظاهراً نویسنده نیز خود از بیت الانصاری است و این نخستین خاندانی است که در کتابش، در جمع خاندان های مدنی، معرفی کرده است.

که به احتمال محل قبور این خاندان بوده است. مسلماً این خاندان از همین عزالدین یوسف به زرنندی شهرت داشته است، شخصی که در مدینه زندگی می‌کرد و خاندان وی همان‌جا شکل گرفته، گرچه افراد این خاندان، مانند بسیاری از عالمان بین شام و قاهره و حتی ایران رفت‌وآمد داشتند.

ذهبی ذیل حوادث سال ۶۵۶ درباره یکی از متولد شده‌های این سال می‌نویسد: «و عزالدین یوسف بن حسن بزَرنَد». (تاریخ الاسلام بشار، ۸۵۷/۱۴). نکته مهمی که در این عبارت آمده این است که تولدش در زرنند بوده است. این نکته در تاریخ البرزالی: المقتفی علی کتاب الروضتین (۶۰/۴) «المکتبه العصریه، ۲۰۰۶» هم آمده است و ضمن متوفیات ۷۱۲ نوشته است: او در صفر این سال درگذشت، درحالی‌که از مدینه به عراق می‌رفت. خبر درگذشت او در رجب به دمشق رسید. مردی فاضل بود و لغت و حدیث را می‌شناخت. تولد او در زرنند به سال ۶۵۶ بود. مدتی در بغداد ماند، زمانی در مکه و مدینه بود و همان‌جا متوطن شد و متأهل گردید. چهل حج رفت و درحالی‌که در مدینه بود، به عراق و شام و دیار مصر رفت و آمد داشت. فرزندانش را دو سال پیش از درگذشت خود به دمشق برد و صحیح بخاری و جز آن را بر آنان خواند. برزالی می‌گوید: من در مسجد رسول الله (ص) در سال ۷۰۳ و ۷۱۰ بر او قرائت [شاگردی] کردم.^۸

ابن حبیب ذیل رویدادهای سال ۷۱۲ نوشته است: در این سال عزالدین ابوالمحاسن یوسف بن حسن زرنندی شافعی درگذشت. زرنند از توابع ری است: «زَرنَد من عمل الری». مدتی در بغداد به سر برده، از عبدالصمد [بن احمد بن بغدادی م ۶۷۶] و ابن وضاح و ذی الفقار حدیث شنیده، سپس به مدینه آمد و آنجا مجاور شده، به شام و مصر رفته، حدیث شنیده و روایت کرده، فردی عالم و فاضل و خوش هیكل «حسن الهیئة» بوده، همت بلندی داشته، چهل حج رفته، تولدش ۶۵۶ بود، و وفات او در راه حجاز با کاروان عراقی بود، درحالی‌که قصد رفتن به آن ناحیه را داشت (تذکره النبیه فی ایام المنصور و بنیه، ۴۸/۲ «قاهره، ۱۹۸۲»). بدین ترتیب در سال سقوط بغداد متولد شده است.

با وجود نسب‌نامه طولانی وی که محتمل است افراد عالم میان اجدادش بوده‌اند و اینجا تصریح می‌کند که شافعی است، ما کسی از آنها را تاکنون نمی‌شناسیم؛ جز موردی که بحث آن گذشت و در آن تردید شد. به‌هرحال این عزالدین یوسف به مدینه رفت و آنجا حنفی شد.

ابن فوطی هم در شرح حال عزالدین یوسف، او را «جار رسول الله ص» خوانده، می‌گوید به بغداد آمد و نامش در شمار فقهای آنجا که در مستنصریه است، ثبت شد. بعد از آنکه فقیه شد [از مستنصریه]،

۸. در سلم الوصول الی طبقات الفحول (۲۹۰/۳) «کاتب چلبی، استانبول، ارسیکا، ۲۰۱۰م) در ذیل شرح حال شمس‌الدین محمد بن یوسف زرنندی می‌گوید: المتوفی بشیراز سنة بضع و خمسين و سبعمائه، عن نحو ستین سنة، و كان عالماً فاضلاً، صنف در السمتین فی مناقب السبطین، و بغیة المرتاح، جمع فیها أربعین حدیثاً بأسانیها و شرحها، و خرج له البرزالی «مشیخه» عن مائة شیخ، و درس بعد أبیه بالمدينة، ثم رحل الی شیراز، فولی القضاء بها. ذکره تقی‌الدین.

اعتزال جست، به حج رفت و همان جا ماند و ازدواج کرد. این از سال ۶۷۷ است. سپس به مدینه رفت و آنجا مقیم شد. باز به بغداد نزد ما آمد «و كان على طريقة السلف هشاشا»، من از او [حدیث و..] نوشتم، به من و اولاد من در سال ۷۰۱ اجازه داد. او در مدینه درگذشت (معجم الاداب فی مجمع الاقبا، ۳۷۰/۱ «تصحیح کاظم محمودی، تهران، ۱۳۷۴»). پیداست که از مرگ او در راه مدینه به عراق، خبر نداشته است؛ اما به هر حال چند نکته تازه درباره وی دارد که فوق العاده مهم است و در منابع ابن حجر و سخاوی و دیگران نیست.

از عزالدین یوسف که بگذریم، نوبت به فرزندش شمس الدین محمد زندی می‌رسد که موضوع بحث این مقاله ماست. وی در مقدمه کتاب نظم در السمطین و نیز کتاب الاعلام بسیرة النبی (ص) تصریح دارد اصلش از ززند، اما محل تولدش مدینه است. همان جا درس خوانده و روزگاری محدث در حرم شریف نبوی بوده است. وی پس از اقامت طولانی در مدینه - چنان که خود گفته - در سال ۷۴۵ به شیراز آمده است. این زمان شیخ شاه ابواسحاق بن محمود شاه انصاری [مقتول به سال ۷۵۷] در فارس حکومت می‌کرد. زندی در مقدمه کتاب نظم در السمطین می‌گوید به قصد حضور در دربار وی به شیراز آمده است.^۹ آگاهییم که این عصر حافظ است و ابواسحاق به فرمانروایی اهل فرهنگ و هنر شهره بوده است. او هموست که حافظ درباره اش گفت: «راستی خاتم فیروزه ابواسحاقی / خوش درخشید ولی دوست مستعجل بود».

ابن حجر نیز در شرح حال شمس الدین محمد، پدرش عزالدین را نخستین فرد این خاندان دانسته است. وی در الدرر الکامنه (۲۹۵/۴) می‌گوید در «مشیخه جنید بلیانی» [شد الاثار] خوانده است که تاریخ ولادت محمد، ۶۹۳ بوده است. سپس می‌افزاید: در سال ۷۵۰ و اندی در شیراز درگذشت. (درباره تاریخ درگذشت وی سخن خواهیم گفت.) ابن حجر درباره «ززند» هم - ذیل شرح حال پدر این زندی - می‌گوید شهری میان طهران و ساوه است.

شمس الدین محمد بن یوسف بن حسن زندی انصاری (۶۹۳ - ۷۴۷) افزون بر لقب شمس الدین، به جمال الدین نیز یاد شده است. سلامی معاصر او، نام و نسبش را «محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الانصاری الزندی» نوشته است. او پیش از وی از شرح حال برادرش احمد - که البته به ایران نیامد - هم یاد کرده است. سلامی نوشته است که محمد به قاهره آمد و از عالمانی چند که وی نام شان را برده، حدیث شنید. کسانی هم به او اجازه روایت دادند که از آن جمله احمد بن اسحاق ابرقوهی بود. یک بار دیگر هم به قاهره آمد، و در خانقاه سعید السعداء سکونت گزید

۹. شرح حال مختصر نبردهای فرزندان محمود شاه اینجو، از جمله شیخ ابواسحاق را با رقیبان برای تسلط بر فارس، بنگرید به مدخل: «ابواسحاق اینجو» در ویکی پدیا. از وی یک سکه سنی - شیعی ضرب شیراز در دست است که دقیقا از سال ۷۴۷ زمانی است که زندی هم در شیراز بوده است. در مرکز این سکه نوشته شده است: المتوکل علی الله ابواسحاق بن محمود شاه. در حاشیه آن آمده است: ابوبکر، عمر، عثمان، علی ولی الله.

[در طرق کتاب بغیة المرتاح از این خانقاه در قاهره یاد کرده است]. در مدینه هم او را ملاقات کردم، چنانکه در دمشق هم او را دیدم. (تاریخ علماء بغداد منتخب المختار، ص ۱۶۹ - ۱۷۰ «بیروت، الدار العربیة للموسوعات، ۱۴۲۰»).

چنانکه اشاره شد، محمد متولد مدینه بود و طبعاً همراه پدرش عزالدین یوسف بن حسن زرنندی و برادرش احمد در همان شهر زندگی می‌کردند. یکی از منابع مهم در شرح حال پدر این خاندان و فرزندان او، ابن فرحون (م ۷۶۹) مقیم مدینه و نویسنده اثر بسیار باارزش در تاریخ این شهر با عنوان تاریخ المدینه المنوره، نصیحة المشاور است. او - از قول جدّه خود نقل کرده است که - درباره عزالدین یوسف به او خبر داده: وقتی رباط الاصفهانی سیاه شده و دود گرفته بود، آن را تمیز و تعمیر کرد. وی از حضورش در مجلس قرائت صحیح بخاری در حرم نبوی و نیز اخلاق و منش او سخن گفته است. سپس می‌افزاید: عزالدین یوسف در حالی که در سال ۷۱۲ عازم عراق بود، درگذشت. (نصیحة المشاور، ص ۹۵ «بیروت، دار الارقم بن ابی الارقم، بی‌تا») (بدین ترتیب درباره تاریخ فوت پدر نویسنده ما تردیدی نیست که در همان سال ۷۱۲ است). ابن فرحون ادامه می‌دهد فرزندان او شمس‌الدین محمد [نویسنده الإعلام بسیرة النبی]، شهاب‌الدین احمد، و نورالدین علی یاد او را حفظ کردند. بزرگترین آنها شمس‌الدین محمد بود که من و او مثل دو برادر رضاعی بودیم: «و اکبرهم اخواناً فی الله شمس‌الدین محمد رحمه الله کنتُ معه کالاخوین المتراضعین». اینها جزء بزرگان مدینه بودند، محمد چند کتاب در حدیث و فقه نوشت. سپس به شیراز رفت، به امید آنکه باز گردد؛ اما در آنجا قاضی شد: «و کان فیها علماً یشار الیه». وی سال ۷۴۷ یا ۷۴۸ درگذشت^۱ (نصیحة المشاور، ص ۹۵ - ۹۶).

طبعاً این مطالب دقیق و این تاریخ درگذشت هم که بین دو سال دوران دارد، دقیق‌ترین تاریخی است که درباره زمان وفات وی داریم. نیز اینکه او فرزند بزرگ عزالدین یوسف بوده است. وی همان‌جا می‌افزاید فرزندی با نام مجدالدین داشت که مشغول علم بود، سفری به هند رفت، در آنجا ریاستی یافت و سلطان هند به وی اقبال کرده و در امور مهمش به او اعتماد کرد، در حال حاضر در آنجا منزلت رفیعی دارد. شهاب‌الدین احمد فرزند دیگر عزالدین یوسف، «ذا عقل و رئاسة و دین عظیم» است و دو فرزند به نام‌های عبدالله و محمد دارد. سپس اطلاعاتی درباره این دو برادر آورده است. سومین فرزند عزالدین یوسف، نورالدین علی نیز در علم لغت و حدیث و رجال عالم است، «فَتَصَوَّفَ» به تصوف گرایید و علم را هم ادامه داد. این نورالدین علی منصب قضاوت و حسب را با فرمان شریف

۱۰. سخاوی در المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الاحادیث المشتهرة علی الالسنة (ص ۲۱۱ «بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۸۵») (علی القاعده به نقل از نصیحة المشاور، ص ۱۲۱-۱۲۲) در باره خبر انتقال اموات توسط ملائکه می‌گوید از عزالدین یوسف «ابی السادة الزرنندیین المدنیین» به ما خبر رسید. او خود در مدینه نمرد. که کسی او را در خواب دید و وی گفت به اولاد من سلام برسان و به آنان بگو، جسد من به سوی شما حمل شد، و نزدیک قبر عباس دفن گردید. اگر خواستند مرا زیارت کنند، آنها بایستند و به من سلام بدهند.

بر عهده داشت و «سيف لاهل السنة، دامغ للبدعة» (نصيحة المشاور، ص ۹۶). اشاره اخير او در اين دوره تاريخي، معمولاً اشاره به فعاليت عليه شيعيان مدینه دارد.^{۱۱}

نکته ديگر ابن فرحون درباره عزالدین يوسف - پدر خانواده که شرح حالش پيش از اين گذشت - اين است که می گوید وی بعد از اقامت طولانی در حرمين در راه عراق درگذشت؛ آن وقت شخصی او را در خواب دید که گفته است وقتی در شیراز درگذشت، ملائکه جنازه اش را به مدینه منتقل کرده، در بقیع نزدیک قبر عباس دفن کردند. او در آن خواب به فرزندانش گفت که اگر خواستند او را زیارت کنند، به همان نقطه در بقیع رفته، او را زیارت کنند (نصيحة المشاور، ص ۱۲۱).

مطلبی هم به نقل از سراج الدین عبداللطيف پسر شمس الدین محمد زندی درباره شمس الدین خجندی نقل می کند (همان، ۱۵۳) و این نشان می دهد که عبداللطيف، پس از پدر، در مدینه بوده و به ایران رفته است. در واقع خود شمس الدین محمد در مقدمه برخی از کتاب های خود گفته است که اولاد و احباب را در مدینه گذاشته و به شیراز آمده است.

ابن حجر در الدرر الكامنه شرح حال شمس الدین محمد - نویسنده ما - را نوشته که چنین است: «محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزندی المدني الحنفی، شمس الدین اخو نورالدین علی، قرأت فی مشیخة الجنید البلیانی تخریح الحافظ شمس الدین الجزری الدمشقی نزیل شیراز آته کان عالماً و آرخ مولده سنة ۶۹۳ و وفاته بشیراز سنة بضع و خمسين و سبعمائه، و ذکر آته صنف [نظم] درر الشمطین فی مناقب السبطين، و بئغية المرتاح جمع فیها اربعین حدیثاً بأسانیدها و شرحها، قال و خرّج له البرزالی مشیخة عن مائة شیخ، - قلت مات البرزالی قبله بأكثر من ثلاثین سنة - و رأس بعد أبیه بالمدينة و صنف کتبا عديدة و درس فی الفقه و الحدیث ثم رحل الی شیراز فولی القضاء بها حتی مات سنة سبع و ثمان و اربعین [و سبعمائه] ذکره ابن فرحون» (بنگرید: الدرر الكامنه، ۲۹۶/۴ با اندکی تفاوت). در این عبارت، تاریخ تولد شمس الدین محمد ۶۹۳ و تاریخ وفات او به نقل از ابن فرحون همان ۷۴۷ یا ۷۴۸ است (نصيحة المشاور، ص ۹۶: توفی رحمه الله سنة سبع و ثمان و اربعین و سبعمائه).

از متأخرین استاد ما مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی ذیل عنوان معارج الوصول (در کتاب اهل

۱۱. کتاب نصیحة المشاور و تعزیه المجاور از عبدالله بن محمد بن فرحون یعمری (۷۶۹، ۶۹۳) اثر مهمی در تاریخ مدینه است. وی تونسسی الاصل اما مقیم مدینه و در آنجا صاحب منصب هم بوده است. تولدش هم زمان با تولد شمس الدین محمد است و چنان که گفته است، مثل دو برادر رضاعی بوده اند؛ اما وفات او ۲۲ سال بعد از وی بوده است. این کتاب، منبع مهمی برای فعالیت های شیعان امامی هم در این شهر هست. سال ۱۳۹۶ که حج مشرف بودم، این کتاب را مرور کرده و مقاله ای با عنوان «نفوذ شیعان امامی در مدینه منوره» بر اساس آن نوشتم که به تاریخ ۳ مرداد ۱۳۹۶ در وبلاگم در خبرآنلاین منتشر شده است. نیز بنگرید: مقالات و رسالات تاریخی، دفتر پنجم، ص ۱۱۰، ۹۳. ارجاعات من در آن مقاله، به چاپ کتاب توسط مرکز بحوث و دراسات المدینة المنوره است؛ اما در این مقاله، چاپ بیروت آن، دار الازقم بن ابی الازقم است.

البیت فی المكتبة العربية، ص ۴۹۵ - ۴۹۷) شرح حال وی را آورده و از خانواده آنان نیز یاد کرده است. مشابه این شرح حال ها که اغلب مختصر است، در مقدمه نظم درر السمطين و معارج الوصول توسط مصححان آمده است.

اما اطلاعات مربوط به برخی از اعضای دیگر این خانواده را ابن حجر و دیگران آورده اند که از برخی از مشاهیر آنان یاد می کنیم:

عبدالله بن احمد بن یوسف بن حسن زرنندی، جلال الدین مدنی (م ۷۴۹)، در حرمین و شام حدیث شنید، کتاب های زیادی را خواند و کتبی را حفظ کرد؛ وی در حالی که جوان بود، در سال ۷۴۹ درگذشت (الدرر الکامنه، ۲/۲۴۷).

عبد اللطیف بن محمد بن یوسف زرنندی حنفی سراج الدین، عفیف و فاضل و جانشین پدرش [در مدینه]، از جمال المطری - صاحب تاریخ مدینه - حدیث شنیده [سال مرگ نقطه چین مانده است] (الدرر، ۲/۴۱۰).

علی بن عزالدین یوسف بن محمد بن محمود بن عبدالله انصاری زرنندی مدنی حنفی، ابوالحسن، اوایل فقه شافعی خواند، بعد حنفی شد، به دمشق و قاهره و بغداد و حتی خوارزم و جز آن رفت. مدتی قاضی مدینه بود، در سال ۷۶۶ امر حسبه مدینه را داشت، «کان سیفاً لأهل السنة قامعا للمتبدعة»، اولین قاضی حنفی مدینه بود، [سپس مشایخ وی را نام برده] او در سال ۷۷۲ در حلب درگذشت (الدرر، ۳/۱۴۲). سلامی نیز شرح حال او را آورده، او را قاضی القضاة خوانده، گوید اول شافعی بود و سپس حنفی شد. سلامی تاریخ دقیق فوت او را ۷ ذی الحجه ۷۷۲ نوشته و اینکه در بقیع دفن شده است. تعبیر وی از او «قاضی القضاة» است (الوفیات، سلامی، ۲/۵۰، ش ۹۲۵). ابن حجر هم در «الذیل علی العبر فی خبر من غیر» (۲/۳۲۶) از او یاد کرده و می گوید وی بر مذهب شافعی بود؛ سپس «انتقل الی مذهب ابی حنیفه». غریب الحدیث می دانست، در مدینه تدریس کرده و قاضی حنفیان شد. شعر خوبی می گفت: «له نظم رائق» و لغت شناس بود: «معرفة باللغة». گذشت که ابن حبیب در تذکرة النبیه، عزالدین یوسف را شافعی می داند. این نشان می دهد که چه بسا اصل این خاندان مذهب شافعی داشته و بعداً حنفی شده اند. سخاوی هم ذیل شرح حال نورالدین ابوالحسن علی بن عزالدین یوسف حنفی، نوشته است: «تحتف بعد أن کان شافعیاً» (الذیل التام علی دول الاسلام للذهبی، ۱/۲۴۸). این دوره به تدریج ترکان مملوکی بر اوضاع مذهبی حرمین تسلط پیدا می کنند.

محمد بن احمد بن یوسف بن حسن بن محمد بن محمود بن حسن، شمس الدین زرنندی مدنی، مقیم کازرون از بلاد عجم، او با عمویش شمس الدین محمد به شیراز رفت و بعد از ۷۸۰ درگذشت (الدرر، ۳/۳۷۲). از این شخص باز هم سخن خواهیم گفت.

محمد بن یوسف کرمانی (م ۷۸۶) در الکواکب الدراری در شرح بخاری از این علی بن یوسف بن حسن زرنندی انصاری یاد و از وی ستایش کرده است (الکواکب الدراری فی شرح صحیح البخاری، ۸/۱ «بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م»).

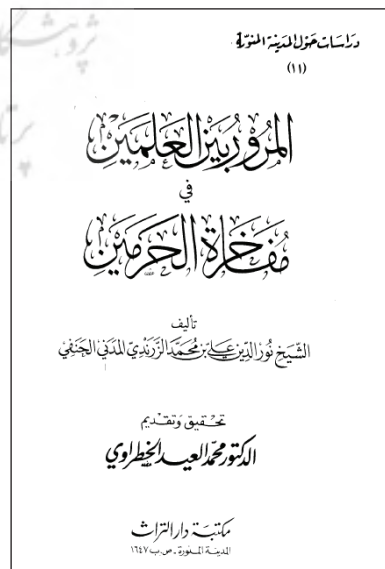
تمیمی نیز در الطبقات السنیة که در تراجم حنفیان است، از شماری عالمان این خاندان یاد کرده که از قرن نهم هستند و آشکار است که خاندان زرنندی ادامه داشته است.

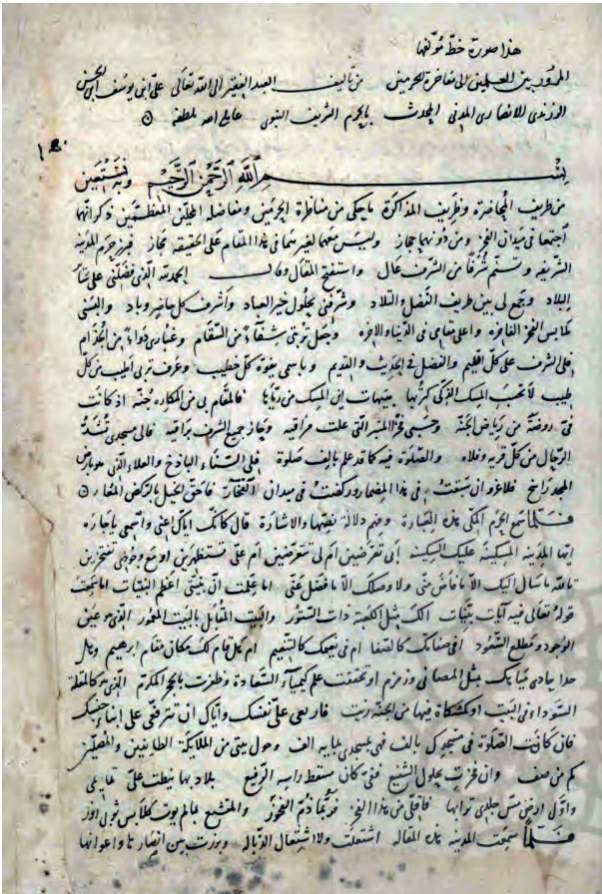
سعید بن محمد بن عبدالوهاب بن علی بن یوسف انصاری زرنندی مدنی که در سال ۸۷۴ در مکه درگذشت و در قبرستان معلات دفن شد (الطبقات السنیة، ۳۸/۴).

عبداللطیف بن محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن یوسف زرنندی «سراج الدین ابواحمد» (الطبقات السنیة، ۳۸۳/۴). شرح حال او عیناً از الدرر الکامنه است. ابن فرحون با اشاره به اینکه از شمس الدین محمد «ذریة صالحه و اولاء نجباء اهل علم» باقی مانده می‌گوید: اکبرهم سراج الدین عبداللطیف، اشتغل و حصّل فی شبیبته رأس بین أقرانه، ذا عفة و دیانه و صیانه، و رزق اولاداً مبارکین مشغولین بالعلم» (نصیحة المشاور، ص ۹۶).

مقامه‌ای در گفتگوی ادبی میان مکه و مدینه

علی بن یوسف زرنندی (برادر شمس الدین محمد) عالمی شناخته شده و بنام است. در «تذیل الذیل: ذیل المرشدی علی العبر» (ص ۲۸۸، ش ۵۶۴ «دارالذخائر، ۲۰۱۹») از او یاد شده و گفته شده است که در آغاز شافعی بود «ثم صار حنفیاً». وی کتابی - یا به عبارت بهتر مقامه ای دارد که به مقامه الزرنندی مشهور است. (التحفة اللطیفة، چاپ دو جلدی، ۲۱/۱) او به نام صاحب المفاخره هم شناخته می‌شده است (التحفة: ۳۲/۱). از این مقامه با عنوان «المناظرة بین مکه و المدینة» نوشته شده، نسخه‌ای از آن به شماره ۱۴۳۶۲/۱۳ در مرعشی موجود است. از همین کتاب، این بار با عنوان «المرور بین العلمین الی مفاخره الحرمین» نسخه‌ای در کتابخانه مجلس با شماره ۴۵۵۹/۷ (برگ ۱۵۰ - ۱۵۵) هم وجود دارد. مقامه یاد شده تحت عنوان «المرور بین العلمین» توسط محمد العید الخطراوی منتشر شده است (مدینه، دارالتراث، ۱۹۸۷). (نسخه مجلس، دو تقریظ - ظاهراً از شیخ الاسلام سراج الدین بلقینی - بر این مفاخره دارد که در نسخه چاپی نیامده است). متن مزبور در سال ۱۹۹۳ مجدداً توسط سعید عبدالفتاح با عنوان المناظرة بین مکه و المدینة تصحیح و منتشر شده است. این همان رساله‌ای است که





صفحه‌ای از مرور
العلمین در مفاخره
میان مکه و مدینه

بخشی از آن را محمد کبریت الحسینی (م ۱۰۷۰) در الجواهر الثمینه فی محاسن المدینه (ص ۱۱۳ به بعد «بیروت، ۱۴۱۷») نقل کرده است؛ اما نویسنده را «القاضی ابوالمحاسن یوسف نجم الدین زرندی الانصاری الحاکم بالمدينة الشریفة و الناظر فی امر الحسبة» دانسته است.

خطراوی شرح حال مفصلی از خاندان زرندی و نیز علی بن یوسف زرندی در مقدمه چاپ خود آورده و درباره محتوای کتاب و موارد و نقل‌های آن مفصل در مقدمه بحث کرده است.

شماری دیگر از زرندی‌ها تا امروز: بیت الانصاری

از دیگر عالمان قدیمی این خاندان، عبدالرحمن بن علی بن یوسف بن حسن بن محمود زرنندی مدنی «ابن القاضی نورالدین علی» است. ابن حجر در ابناء الغمراز او یاد کرده و نوشته است که وی بعد از برادرش ابوالفتح در سال ۷۸۴ قاضی مدینه شد و به جز یک بار که در سال ۸۰۴ عزل و دوباره قاضی شد،

تا زمان مرگ قاضی بود. وی در ربیع الاول ۸۱۷ درگذشت (الطبقات السنیه، ۴/۴۹۲؛ بنگرید: الذیل التام علی دول الاسلام، ۱/۴۹۱). ابن ابوالفتح محمد بن نورالدین علی خود بعد از پدرش قاضی مدینه بود و پدرش اولین قاضی حنفی مدینه بود؛ یعنی استقلال قضات حنفی، برای نخستین بار توسط او انجام شد: «و کان فاضلاً متواضعاً» (الذیل التام علی دول الاسلام للذهبی، ۱/۳۲۲). مقریزی هم ذیل رویدادهای سال ۸۱۷ از درگذشت قاضی القضاة حنفی‌ها در مدینه، یعنی عبدالرحمن بن علی بن یوسف زرنندی یاد کرده است. او می‌گوید تولد او در ۷۴۶ بود و مدت ۳۳ سال قاضی مدینه بوده است (السلوک لمعرفة دول الملوک، ۱۰/۲۹۶ «قاهره، ۱۴۲۷ق»).

یک بانوی زرندی هم که دختر شمس‌الدین محمد نویسنده ماست، می‌شناسیم. ام کلثوم بنت الشیخ شمس‌الدین محمد بن یوسف بن الحسن بن محمود الزرنذیه المدنیة المکیة، مادرش ام الحسن فاطمه دختر فقیه احمد بن قاسم حرازی بود. در مکه بالید و با ابوعبدالله بن عبدالکریم بن ظهیره ازدواج کرد. سه دختر با نام‌های ام‌الحسین، ام‌الخیر و ام‌الهدی داشت. او در سال ۷۹۳ در مکه

درگذشت و در قبرستان معلات دفن شد. وی خواهر فقیه سراج‌الدین عبداللطیف بن محمد زرنندی مدنی بود. دخترش ام‌الخیر در سال ۸۲۷ درگذشت و او همسر فقیه عقیف‌الدین عبدالله بن قاضی تقی‌الدین حرازی و مادر فرزندان او تقی‌الدین، ابی‌الفضل، ابی‌عبدالله، علی، عمر و منصوره بود که این دختر سال‌ها قبل از خودش درگذشت (العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین، ۶/۴۶۰).

شهاب‌الدین احمد فرزند عزالدین یوسف بن حسن زرنندی مدنی، در شب جمعه ۱۸ ماه شعبان سال ۷۴۹ در دمشق درگذشت و در مقبره صوفیه دفن شد. فردای آن روز هم فرزندش بمرد (الوفیات ابن رافع، ۹۷/۲ «بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۰۲ ق).

یکی از چهره‌های این خاندان با نام فخرالدین ابومحمد حسین بن حسن بن محمد زرنندی قاضی با عبارت «کان من اولاد القضاة» معرفی شده و گفته شده است که در مراغه، خدمت خواجه نصیرالدین طوسی رسیده و به خط خود، تصانیف او را نوشته و شاگردی او را کرده است. ابن فوطی می‌گوید که میان او این فخرالدین رفاقت بوده و شعری هم درباره او گفته که عبارت آن در مجمع الاداب (۱۰/۳) ناقص آمده است: ایها الفخر الزرنندی

اطلاعات سخاو سخیو عمدتاً در التحفة اللطیفة و همچنین الضوء الالامع، همچنین انباء الغمرا بن حجر، درباره بسیاری از افراد این خواندن مفصل و جالب است و خطراوی مصحح کتاب مرور العلمین از علی بن یوسف زرنندی، بر اساس آن مطالب و اطلاعات منابع دیگر فهرستی از ۶۶ نفر از عالمان خاندان زرنندی را یاد کرده است (مرور العلمین، مقدمه، ص ۷ - ۳۰).

درباره «زرنند» و لقب «زرنندی» از یک کاروانسرای هم با نام کاروانسرای زرنندی در مکه خبر داریم که در حد اشاره، در شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام (۵۸۸/۱) از آن یاد شده است. در آنجا آمده است که شخصی به نام محمد بن جبرئیل زرنندی آن را برای سادات زرنند که به حج می‌آیند، ساخته و وقف کرده است.^{۱۲} اشاره شد که یکی از زقاق مدینه هم به نام زرنندی بوده که علی القاعده منتسب به این خاندان است؛ جایی که در توسعه‌ها از میان رفته است. خبر وقف‌نامه‌ای برای اینجا از سال ۱۰۳۰ داریم (تحفة المحبین، ص ۳۳ - ۳۶).

بیت الانصاری تاکنون در مدینه مشهورند، بیتی که ادامه همان خاندان زرنندی هستند. از دوست دانشمند استاد سیدانس الکتبی که در مدینه مقیم است، درباره این خاندان سؤال کردم. گفتند که با آنها آشنا نیستند و شرح حال برخی از معاصران را در کتاب اعلام من ارض النبوة آورده‌اند. ایشان در این کتاب با عنوان «بیت الانصاری» اطلاعاتی را از خاندان انصاری به دست داده و در همان سطر

۱۲. و منها رباط المعروف برباط الدورى، وقفه الشيخ نجيب الدين ابوالحسن بن محمد بن جبرئيل الزرنندی علی أهل سادة زرنند القادمن الى حج بيت الله الحرام، و له ازید من ثلاثمائة سنة، شفاء الغرام، ۴۳۶/۱ «بیروت، دار الکتب العلمیه، ۲۰۰۰».

نخست نوشته‌اند که این همان بیت الزندی است که اکنون به آنها «بیت برکات الانصاری» گفته می‌شود. نخستین نکته همان عبارت فیروزآبادی است که ززند را «از توابع مدینه از جهت شام، در نزدیکی وادی القری» می‌داند، نکته‌ای که خطراوی هم اذعان داشت که نادرست است. سپس به برخی از منابع شرح حال زندی‌ها اشاره کرده است و آن‌گاه رجالی از آنان را از قرن یازدهم هجری تا امروز آورده است (اعلام من ارض النبوه، انس الکتبی، مدینه، ۱۴۳۷، صص ۱۴۷ - ۱۵۶).

شرح حال شمس‌الدین محمد در شدّ الازار

پیش از این آنچه در منابع شرح حال اهل سنت درباره شمس‌الدین محمد بود، آوردیم. این شخص به همراه یکی از برادرزاده‌هایش، تنها کسانی بودند که در این مقطع به ایران آمدند؛ درحالی که بقیه خانواده در مدینه باقی ماندند. فعالیت علمی وی طی سال‌های ۷۴۵ تا ۷۴۷ که در ایران بود و در شیراز درگذشت و مدفون شد، در منابع ایرانی و بر اساس نسخی که از او باقی مانده، ضبط شده است. مهم‌ترین شرح حال تألیف شده برای وی در شدّ الازار و (ترجمه کهن آن) هزار مزار آمده است.

در شدّ الازار (ص ۴۱۲، شرح حال ۲۸۵) آمده است:

مولانا شمس‌الدین محمد بن یوسف بن الحسن الزندی الانصاری، المحدث بحرم رسول الله صلی الله علیه و سلم، ذو الأسانید العالیة، و الروایات السامیة، و المسموعات الوافرة المعتبرة، و القرائت الثابتة المکررة، قدم شیراز فی سنة خم سین و سبعمائة، فدرّس و أفاد و نشر الحدیث و أسمع الکتب و أنفع به جماعات من العلماء و المشایخ و الفضلاء، و عمّ برکته سائر البلدة و نواحیها، فأجاز لهم و ارشدهم، و رفق بالملوک و الرعايا و نصحهم؛ و له تصانیف جلیلة مبسوطه منها کتاب «بغیة المرتاح الی طلب الأرباح»، و «مولود النبوی صلی الله علیه و سلم»، و کتاب «نظم درر السمّطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و الشبّطین»، و کتاب «معارج الوصول الی معرفة [أفضل] آل الرسول»، قرأها علیه و سمعها منه جمّ غفیر من الأكابر و الأعیان، و کان مجمع اخلاق نبویة و اوصاف ملکیة توفّی فی سنة... و سبعمائة، و دفن فی حظیره الصاحب الکبیر جمال الدین عربشاه [عربشاه] بن الحسن الذی کان من أعوان أهل الحقّ و اعیان اولی الصدق، قارنا لکتاب الله تعالی راویاً للأحادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم، مُشفقاً علی الفقراء و المساکین معتقداً للعلماء و الصّالحین، ما قدم شیراز عالم او حافظ او شریف الأحله دار الکرامة و والی علیه نزله و انعامه، و هو الذی اخرج المحمل الی الحجاز، فحجّ ببرکته خلائق کثیرة من شیراز.

نکته تازه این شرح حال، اولاً تألیفات اوست که به نظر می‌رسد در این سوی، بیش از مدینه و نواحی شام شناخته شده بوده است. دیگر مطالبی است که درباره وضع شیراز اشاره کرده و به علاوه بیان محل دفن اوست که در حظیره عربشاه بن حسن بن شرف‌الدین عثمان بوده است. عربشاه همان کسی است که شمس‌الدین محمد در مقدمه الاعلام بسیرة النبوی (ص) او را فراوان ستایش کرده و به

جای عبارتی در نظم در السمطین که می‌گوید آن را برای شاه ابواسحاق نوشته، در اینجا نام عربشاه را به عنوان یکی از رجال شیراز و کسی که کاروان حج فارس را هدایت می‌کرده، می‌آورد. عین عبارت او را در مقدمه الاعلام خواهیم آورد. نورانی وصال در تصحیح هزار مزار ذیل نام عربشاه نوشته است: «با فحص بلیغ اطلاعی در خصوص این شخص نتوانستیم به دست بیاوریم» (هزار مزار، ص ۴۳۵؛ نیز بنگرید: پاورقی شد الازار، ص ۴۱۳). باز هم درباره این شخص سخن خواهیم گفت.

شرح حال شمس‌الدین محمد در هزار مزار (ص ۴۳۵) - ترجمه شد الازار - چنین است: مولانا شمس‌الدین محمد انصاری: محدثی بود در حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اسانید عالیه و روایات سامیه داشت و مسموعات وافر و قرآت ثابته وی را بود و در سال هفتصد و پنجاه به شیراز آمد و درس می‌فرمود و افاده و نشر حدیث و استماع کتب می‌کرد و بسیاری از علما و فضلا به سبب او منتفع می‌شدند و برکات او به همه شهرها و نواحی می‌رسید و جماعتی را اجازت می‌داد و ارشاد ایشان می‌کرد و رفق با ملوک و رعایا بجای می‌آورد و نصیحت ایشان می‌کرد و او را بسیاری از تصانیف جلیله مبسوطه هست. از آنها یکی کتاب بغیة المرتاح الی طلب الارباح، و کتاب مولود پیغمبر علیه الصلوة و السلام، و کتاب نظم در راست در فضل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و فضائل مرتضی و بتول و سبطین علیهم السلام، و کتاب معارج الوصول در معرفة آل رسول صلی الله علیه و آله بود، و از بزرگان آن کتاب بر وی خواندند و شنیدند؛ و مجمع اخلاق نبویه و اوصاف ملکیه بود، و در سال هفتصد و چیزی وفات کرد و او را در مقبره خواجه کریم‌الدین عربشاه بن حسن دفن کردند و او کسی بود که خداوندان حق و اهل صدق را دوست می‌داشت، و خواننده کلام الله و راوی احادیث رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سلم، و مشفق می‌بود بر فقرا و مساکین و معتقد صالحین بود و هیچ عالمی و صالحی و شریفی بشیراز نیامد الا که او را دوست می‌داشت، و به خانه می‌برد و ضیافت می‌کرد، و انعام می‌نمود و محمل حجاز بیرون می‌برد، و خلق بسیار از برکت او حج می‌گزاردند.

در هر دو متن تاریخ وفات، هفتصد و «چیزی» آمده است؛ اما چنان‌که گذشت، تاریخ وفات او در نصیحة المشاور سال ۷۴۷ یا ۷۴۸ آمده است که بر اساس تاریخی که خود او از آمدنش به عراق عجم گفته است، یعنی ۷۴۵، تنها دو سال در شیراز بوده است. چنان‌که پیش‌تر گذشت، ابن حجر تاریخ درگذشت او را ۷۵۰ نوشته است که علی القاعده نادرست است. ما هیچ اطلاعی پس از سال ۷۴۷ در مکتوبات برجای مانده از او نداریم و هر آنچه هست، بین ۷۴۵ - ۷۴۷ است.

همچنین در شد الازار از برخی شاگردان وی یاد شده است؛ از جمله شیخ مرشد‌الدین عبدالرحمن بن مؤید که نوشته است: قرأ الحدیث علی مولانا سعید‌الدین محمد البلیانی و مولانا شمس‌الدین محمد الزرنندی (شد الازار، ص ۲۱۰). همین‌طور امیر جلال‌الدین یحیی بن محمد بن حیدر [بن عربشاه] الحسینی که عالم، فاضل و مطلع بر تواریخ، لغت‌شناس بوده و «قرأ الحدیث علی الشیخ شمس

الدین الزندی» (همان، ص ۳۰۲). درباره فرد اخیر گفته شده است که در بقعه وسیع خود سخن می‌گفت، علیه «غلاة شیعه» بود و بر همه صحابه و تابعین درود می‌فرستاد (همان، ص ۳۰۲).

اجازه محمد بن یوسف زندی به سید جلال‌الدین یحیی بن ابی طاهر محمد بن بهاء‌الدین حیدر بن عربشاه حسینی شیرازی در مشیخة البزغشیه

متن اجازه‌ای از شیخ شمس‌الدین محمد بن یوسف انصاری زندی شافعی [؟] مدنی به سید جلال‌الدین یحیی بن ابی طاهر تاج‌الدین محمد بن بهاء‌الدین حیدر، بن عربشاه حسینی شیرازی، با تاریخ ۷۴۷ برجای مانده است. این متن در شیراز نوشته شده و از دو کتاب او، یکی بغیة المرتاح و دیگر الاعلام بسیره‌النبی در آن یاد شده است. تاریخ‌های دقیقی در روایت برخی از کتب یا قرائت آنها نزد وی در این اجازه آمده که همگی مربوط به سال ۷۴۶ و ۷۴۷ است. نام فرد مجاز هم یحیی بن محمد بن حیدر بن عربشاه حسینی شیرازی است.

پدر و جد این شخص برای ما شناخته شده است. در شدّ الأزاراز سید بهاء‌الدین حیدر بن السید عربشاه حسینی با تعبیر «کان من زهاد السادة، و عتباد البلدة، له رواية فی الحدیث و التفسیر» و صاحب دو کتاب المصباح لأهل الفلاح و المفتاح لأولی النجاح می‌شناسیم که آنها را به روش غزالی نوشته است و نکات دیگر (شدّ الأزاراز، ص ۳۰۰).

فرزندش الامیر تاج‌الدین محمد بن حیدر که صاحب شدّ الأزاراز او هم ستایش بلندی کرده است، نیز عارف و سخنور بوده و مجلس او پر از «علماء و ملوک و سلاطین» بوده است و هدایای فراوان برایش می‌آورده‌اند؛ اما درهم و دیناری برای خود بر نمی‌داشته است. جنید اشعاری هم به خط او نزد خود داشته که در شدّ الأزاراز (ص ۳۰۱ - ۳۰۲) آورده است.

اما فرزند وی همین یحیی است که مجاز از شمس‌الدین یوسف ماست؛ «الامیر جلال‌الدین یحیی بن محمد بن حیدر حسینی» که باز صاحب شدّ الأزاراز درباره او تعریف بلندی کرده است؛ از جمله فضایل او اینکه «یطأ رقاب المتمردین من غلاة الشیعة، یتنی علی جمیع الصحابة و التابعین» [ضد شیعه بود] و اینکه صدور و اکابر نزد او می‌آمده‌اند. رساله‌ای هم با عنوان «رسالة الشیخ و الشاب» داشته که اشعاری از آن نقل کرده و اشعاری هم به خط خود برای صاحب شدّ الأزاراز آورده که آنها را هم در همین کتاب درج کرده است (ص ۳۰۳). درباره سال وفات او گوید: توفی فی سنة.... و سبعمائه. و دفن عند والده و جده رحمة الله علیهم.

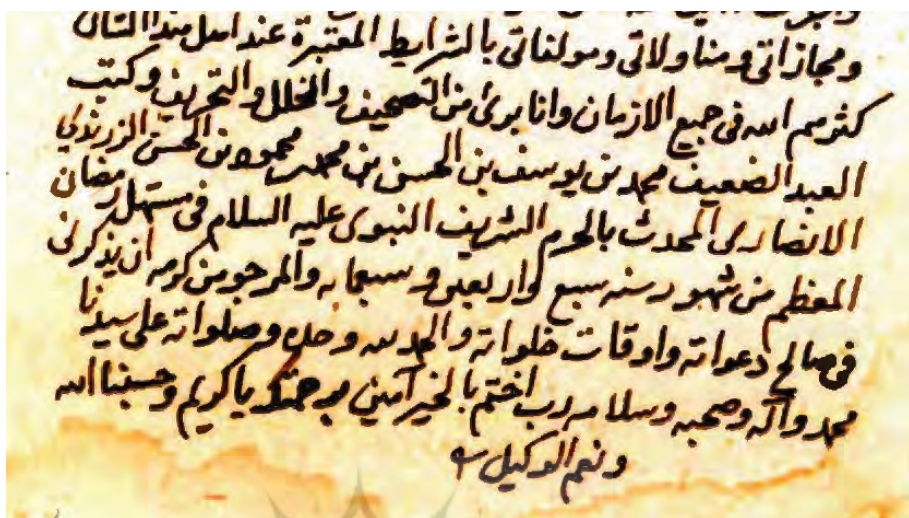
اما عنوان اجازه شمس‌الدین محمد برای این یحیی بن محمد بن حیدر بن عربشاه، این است: «نسخة ما کتبه شیخنا العلامة محدّث المدينة المعظمة علی ظهر کتاب مشارق الانوار للصغانی الامام».

وی در این متن، اجازه روایت کتاب مشارق الانوار را به شخص مزبور که او را با صفات بلند ستوده و از پدر و جد او هم در این اجازه یاد کرده، داده است: «شارح الاحادیث المصطفویه، ناقد الاخبار النبویه... جلال الملة و الحق و الدین ابوالحسن، یحیی بن المرتضی الاعظم... سلطان المفسرین و المذکرین، ناصح اعظم الملوک و السلاطین، کھف الضعفاء و المساکین، راحة البریة أجمعین»؛ سپس دو بیت شعر در ستایش او آورده و ادامه می دهد: «تاج الملة و الحق و الدین، نقاوة أولاد خاتم النبیین، أبی طاهر محمد بن السید مرتضی السعید الربانی و المقتدی الشھید الحقانی، امام ائمة الهدی، قدوة أرباب الفضل و التقی، مظفر کلمات الله العلیا، الموصوف بصفات المولی، بهاء الملة و الحق و الدین، حیدر بن عرشاه الحسینی - ادام الله ظلاله و أبتد جلال - و متعه ببقاء السید الوالد، لازال للذین تاجاً و للنهج القویم سراجاً وهاجاً».

آن گاه می گوید اجازه آنچه را - مشارق الانوار - از الشیخ الصالح صفی الدین ابی بکر بن احمد السلامی شنیدم، و او از ابوالثناء محمود بن محمد بن عمر هروی، و او از مؤلف کتاب الامام الصغانی شنیده، به وی دادم و آخرین مجلس آن شعبان سال ۷۴۷ بوده است. سپس می گوید طریق دیگری به این کتاب از شیخ محیی الدین صالح بن صباغ کوفی دارم که او از مولف آن، امام صغانی آن را شنیده است. وی [ظاهراً ابن صباغ کوفی] شرحی هم برای کتاب یادشده دارد که حاوی معانی و شرح مشکلات و معضلات آن است.

شمس الدین محمد ادامه می دهد: همچنین ایشان [جلال الدین یحیی] کتاب المصایح امام ابو محمد حسین بن مسعود فراء بغوی را از اول تا آخر بر من خواند که آخرین مجلس آن روز دوشنبه ۲۵ رجب ۷۴۶ بود. همین طور کتاب الاربعین الصحاح یا همان بغیة المرتاح الی طلب الارباح [از خود شمس الدین محمد زرنندی]، نیز کتاب دیگر من الاعلام بسیرة النبی - علیه افضل الصلوة و السلام - را در تواریخ مختلف بر من خواند. اما کتاب مصایح، آخرین مجلس آن ۲۵ رجب ۷۴۶، و کتاب اربعین در مجالس متفرقه از ماه های سال ۷۴۶؛ اما کتاب الاعلام را هم بر من خواند و آن را در مجالسی تمام کرد که آخرین آن در ذی حجه ۷۴۶ بوده است. وی سپس طریق خود را به روایت کتاب المصایح با جزئیات و از دو طریق بیان کرده و سپس می گوید: اجازه به ایشان دادم تا هر آنچه روایت آن از من مجاز است، از مسموعات و مرویات و اجازه ها و مناوالات و مؤلفات من با شرایط معتبره نزد اهل فن است، روایت کند. در نهایت نوشته است:

«و کتب العبد الضعیف محمد بن یوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرنندی الانصاری المحدث بالحرم الشریف النبوی - علیه السلام - فی مستهل [۱] رمضان المعظم من شهر سنة ۷۴۷ و الموجو من کرمه أن یتذکر فی صالح دعواته و أوقاته خلواته، و الحمد لله وحده و صلواته علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلامه. رب ا ختم بالخیر. آمین برحمتک یا کریم، و حسبنا و نعم



پایان اجازہ
شمس الدین محمد
زرندی به یحیی بن
محمد بن حیدر بن
عربشاه در اول رمضان
۷۴۷

با توجه به اجازه‌ای که گذشت، یک نکته مهم این است که ما در مقدمه الاعلام بسیرة النبى نامی از «جمال الدنيا والدين عربشاه ابن الصاحب السعيد المرحوم المغفور الشهيد امين الدولة والدين حسن بن الصاحب السعيد شرف الدين عثمان» داریم که کتاب تقدیم به او شده است؛ درست مانند آن که نظم در السمطين برای شاه ابواسحاق نوشته شده است. اما اینکه این شخص کیست، از نورانی وصال نقل کردیم که گفت دانسته نیست.^{۱۳} اکنون که باز نام دیگری داریم که جد او «عربشاه» است، ممکن است تصور کنیم نشانی از عربشاه بن حسن بن شرف الدين عثمان یافته‌ایم؛ البته اینجا با «یحیی بن محمد بن حیدر بن عربشاه» سروکار داریم.

یک احتمال می‌دهیم و آن اینکه این عربشاه بن حسن بن عثمان، جد همین صاحب اجازه‌ای است که زرندی برای او نوشته است. مثلاً این طور باشد: یحیی بن محمد بن حیدر بن عربشاه بن حسن بن شرف الدين عثمان. یک گواه ساده این است که اینها همه - چنان که در شد الازار آمده، - یک جا در حظیره عربشاه دفن شده بودند و وقتی در شرح حال زرندی - در شد الازار - آمده است که او در حظیره عربشاه دفن شده، مقصود همین خانواده باشد. در این صورت باید فرض کنیم، جد دوم جلال الدين یحیی که اجازه شمس الدین محمد زرندی برای او صادر شده، هم زمان با جدش عربشاه که زرندی

۱۳. متن این اجازه را بنگرید در: المشیخة الزغشیه، محب الدین عطاء الله بزغشی شیرازی، (زنده در ۸۸۵)، تصحیح سید محمد طباطبایی بهبهانی، (تهران، میراث مکتوب، ۱۴۰۰) ص ۱۳. ۱۵. از نسخه عکسی و بنگرید مقدمه مصحح، ص سی و چهار. سی و شش.

۱۴. نورانی وصال در تصحیح هزار مزار ذیل نام عربشاه نوشته است: با فحص بلیغ اطلاعی در خصوص این شخص نتوانستیم بدست بیاوریم. (هزار مزار، ص ۴۳۵، و بنگرید: یاورقی شد الازار، ص ۴۱۳). این نکته را هم باید توجه داشت که در متن شد الازار «عربشاه» آمده و یادآوری شده که در متن فارسی، یعنی هزار مزار، عربشاه ضبط شده است.

کتاب الاعلام را برای او نوشته و می‌گوید هر عالمی به شیراز می‌آمد، از او استقبال و احترام می‌کرد، زنده بوده‌اند. این فرض قدری بعید می‌نماید؛ اما عجالتاً راه دیگری هم نداریم، مگر اطلاعات جدیدی به دست آید.

دو کتاب در فضایل اهل بیت (ع) از شمس‌الدین محمد زرنزی

محمد بن یوسف نویسنده مورد نظر ما در منابع اغلب با تعبیر «حنفی» یاد شده است. ظاهراً همه این خاندان حنفی شده‌اند.^{۱۵} درباره ابوالحسن نورالدین احمد (برادر محمد) فرزند عزالدین گفته شده است که اول فقه شافعی می‌خواند، بعد حنفی شد. مورد دیگر اینکه این خاندان، از اهل سنت بوده و حتی درباره یکی از شاگردان این شمس‌الدین، یعنی امیر جلال‌الدین یحیی حسینی آمده است که در شیراز به شدت علیه «غلاة شیعه» سخن می‌گفت (شد الازار، ص ۳۰۲).

در فهرستی که از تألیفات شمس‌الدین محمد در دست داریم، چهار کتاب از او برجای مانده است: الاعلام بسیرة النبی (ص) - درباره این کتاب سخن خواهیم گفت، بغیة المرتاح که نسخه‌ای عکسی از آن در کتابخانه مرعشی (ش ۹۳) هست و گویا تاکنون منتشر نشده است (در مقدمه محمودی بر معارج، ص ۶ آمده است که نسخه‌ای از شرح بغیة المرتاح او در دار الکتب المصریه با تاریخ ۷۴۲ موجود است و چنان‌که خواهیم دید نسخه‌ای هم در کتابخانه چستربیتی هست). به جز این دو مورد، دو کتاب در فضایل اهل بیت (ع) دارد:

یکی **نظم در السمطین و دیگری معارج الوصول**، هر دو از شمس‌الدین محمد و در فضایل اهل بیت (ع) است. بدین ترتیب می‌توان دست‌کم او را از حنفی‌های متمایل به اهل بیت (ع) دانست که نمونه‌های آن در قرن هشتم و بعد از آن، نه تنها در بغداد و ایران، بلکه در ماوراءالنهر فراوان بوده است.

نظم در السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین، اولین بار به کوشش مرحوم استاد شیخ محمد هادی امینی بر اساس نسخه‌ای با تاریخ ۷۴۷ به خط مؤلف (که در کتابخانه سردار کابلی در کرمانشاه بوده [الان کجاست؟]) منتشر شد (نجف، مطبعة القضاء، ۱۹۵۸ م). بار دیگر با تصحیح سیدعلی عاشور در بیروت (دار احیاء التراث، ۱۴۲۵ق) انتشار یافت. تاریخ خاتمه تألیف کتاب، اول رمضان ۷۴۷ است که به گفته ابن فرحون، آن سال یا سال بعدش سال فوت مؤلف است. عبارت مؤلف که در تصویر هم مشخص است، این است:

«قال مؤلفه العبد الفقیر الی رحمة ربّه الغنی، محمد بن یوسف بن الحسن المدنی الانصاری المحدث بالحرم الشریف النبوی، عَفَى اللهُ تعالی عنهم بمته، آمین، فرغْتُ منه فی عرّة رمضان المبارک سنة سبع

۱۵. سخاوی در حاشیه الدرر الکامنه، جایی که شرح حال «عبدالله بن احمد بن یوسف زرنزی» آمده، نوشته است: «فان الزرنذیه بیه حنفیه» (الدرر الکامنه، ۲/۲۴۷).

و أربعین و سبعمائة ببلدة شیراز - حَفَّتْ بِالْأَكْرَامِ - وَ قَتَّ حَلِيَّتِي وَ مَقَامِي بِهَا، وَ الْمَوْجُو مِنْ كُلِّ وَاقِفٍ عَلَى هَذَا الْكِتَابِ إِنْ عَثَرَ عَلَى هَفْوَةٍ فَلْيَتَجَاوَزْ عَنْهَا وَ يَسْتَرْهَا بِكِرْمِهِ.

ان تجد عيبا فسد الخلا فجل من لا عيب فيه و علا^{۱۸}



و الحمد لله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و له الحمد السرمد، و المدح لرسوله محمد صلى الله عليه و سلم».

از کتاب نظم درر السمطین، دو نسخه در کتابخانه مجلس شورای اسلامی هست؛ یکی به شماره ۸۶۱۱ که گویا متن کامل است و دیگر منتخبی از آن که به شماره ۲۴۶ / ۹۴۶۶ باقی مانده است.

نویسنده در مقدمه نظم درر، شرح کوتاهی از زندگی خود داده است؛ اینکه زرنندی الاصل یا به عربی «زرنندی محتدا» است، در مدینه به دنیا آمده و نسبش انصاری است. عبارت او این است: «يقول الفقير إلى رحمة ربّه، الراجی العفو عن جرائمه الفادحة، و عظیم ذنبه المؤمن، شفاعة نبيّه محمد صلی الله عليه و سلم و أهل بيته كرام الانام المرتجین، و صحبه

از نسخه نظم درر السمطین به خط مؤلف (نسخه متعلق به سردار کابلی)

عليهم صلاة الله ما حل واله و حيا الحيا وادی العقیق بمكة^{۱۹}

محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرنندی محتدا و نجارا،^{۱۸} المدنی مولداً

و داراً، الانصاری نسباً و فخاراً». در هر دو چاپ از نظم درر، نیز معارج (ص ۳) «نجارا» آمده است.^{۱۹} به هر حال محمد بن یوسف، اصل خود را زرنندی می داند.

شمس الدین در ادامه مقدمه خود، از آمدنش به شیراز یاد می کند و اینکه



۱۶. شعری از حریری، بنگرید: ذیل تاریخ بغداد، ابن دمیاطی، ۲۴/۲.

۱۷. این بیت در فوائد السمطین: ۱۳/۱ آمده، اما جنین ضبط شده است: علیهم صلاة الله ما حسن و اله / و حیا الحیا وادی العقیق یسکنه.

در واقع زرنندی، عین عبارات دعایی اول فوائد السمطین را برداشته است و چنان که در جای دیگر اشاره کردیم، نظم درر السمطین و معارج، در فضای فوائد السمطین نوشته شده است.

۱۸. در شعری آمده است: «طاب نجادا و زکا محتدا» (خریده القصص، ۱۱/۳۳۳).

۱۹. در مواردی دیگری از متون هم متحدا و نجارا آمده است. «و یا دوحه الفضل الذی طاب محتدا / و طاب نجارا و ارتدی المجد و اشتمل» (درة الحجال فی اسماء الرجال، ۲۵۳/۱). نجر در لغت به معنای «الأصل و الحسب» و در معنای «شکل الانسان و هیئته» آمده است (لسان العرب، ذیل نجر)؛ اما اینکه با کلمه نجد و نجاد و نژاد به نوعی و از باب اشتقاق یکی باشد، باید درباره آن بحث کرد. در مواردی هم چنان که از خریده گذشت، «نجد و محتدا» آمده است. «محتدا» هم به معنای اصل است؛ یقال: انه لکریم المحتد. یا گفته می شود «فلان من محتد صدق» (لسان ذیل مورد «حتد»).

مقصودش رسیدن به خدمت سلطان ابواسحاق بوده است [گذشت که در نگارش الاعلام بسيرة النبي می‌گوید به احترام عربشاه هم حسن بن شرف الدین عثمان - امیر الحاج کاروان فارس - آمده که اطلاعی درباره اش نداریم]. وی به رسم معهود، نیم صفحه در ستایش سلطان ابواسحاق القاب آورده و او را دعا کرده است. سپس می‌گوید وقتی قصد خروج از مدینه کرده - یعنی در مدینه - کتاب الاربعین [در جای دیگر آن را الاربعین الصحاح نامیده] را که نامش بغية المرتاح الی طلب الارباح است، به احترام وی نگاشت و به نام او مصدر کرد تا به وی تقدیم کند؛ این وقتی است که شهرت شاه ابواسحاق همه جا را گرفته بوده است. او ادامه می‌دهد وقتی خدمت وی رسیده، او را دریای بدون ساحل دید و دریافت که فضایل او بسیار بیش از آن است که می‌شنیده است. بنابراین تصمیم گرفت کتاب دیگری را در فضایل سید المرسلین و ابن عم او امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا و سبطین بنگارد و به بغية المرتاح ضمیمه کند. هدف از تألیف این کتاب که نامش «نظم درر السمطين فی فضایل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطین» است، این بود تا فضایل آنان را از احادیث گردآوری کند و این کار مصداق «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» است. سپس شعری منسوب به شافعی را درباره اهل بیت (ع) آورده و آن‌گاه شعری از دیگری را؛ و سپس درباره چگونگی تدوین کتاب نظم درر السمطين شرح می‌دهد (نظم درر السمطين، ص ۱۵ - ۱۹ چاپ امینی). او در پایان کتاب می‌گوید اگر بر خود شرط نکرده بود که اثر حاضر را مختصر بنگارد و بحث را اطلاع ندهد، باز هم در این باره می‌نوشت (همان، ص ۲۴۳). امینی در مقدمه این اثر، شرح حال زندگی را بر اساس منابعی که تا آن وقت در دسترس داشته (درر الکامنه، شذارت و...) آورده و ضمن آثار تألیفی او با وجود اینکه نام کتاب الاعلام بسيرة النبي (ص) آمده، هیچ توضیحی درباره آن داده نشده است.

آنچه در مقدمه مؤلف بر نظم درر السمطين در ستایش شاه ابواسحاق آمده، بسیار مفصل و همراه احترام فراوان است. نگارش اربعین یا همان بغية المرتاح که حاوی نصایح به ولات مسلمین است، امری طبیعی است؛ زیرا کتاب را به نام سلطان نوشته و موضوع متناسب با این اهداست، هر چند نامی از وی در مقدمه آن نیامده است؛ اما اینکه ضمیمه‌ای در فضایل رسول و اهل بیت (ع) برای آن ترتیب دهد و این کار در شیراز انجام شود، می‌تواند مربوط به فضای شیعی - هر چند مختصری - باشد که در این وقت در شیراز بوده است. همین که او شیعه نبود، اما همین مقدار توجه بسیار اهمیت دارد. خواهیم دید که او در کتاب دیگرش معارج الوصول، شرح حال دوازده امام نوشته است (به ادامه بحث توجه کنید). کتاب نظم درر السمطين بعدها مورد استفاده کسانی قرار گرفت که آثاری در فضایل اهل بیت (ع) نوشتند. نمونه آن الاتحاف بحب الاشراف شبرای (م ۱۱۷۱) (ص ۸۳) و آثار مشابه آن است.

اثری که از جهات زیادی به کتاب نظم درر السمطين - نیز معارج الوصول زندگی که شرح آن خواهد آمد -

شبهت دارد، کتاب فرائد السمطين از ابراهيم بن محمد بن المؤيد حمويه الجويني صدرالدين ابن سعد الدين الصوفي (متولد ۶۴۴ و درگذشت ۷۲۲) است.^{۲۰} محتوای این چند کتاب، از نظر روایات و حتی بسیاری از متن‌ها و اشعار ارائه شده، شبیه به یکدیگر است. حموینی شافعی بوده است؛ اما به طور کلی در این قرن، فضایل اهل بیت (ع) در بسیاری از شهرهای بزرگ دنیای اسلام روایت می‌شده و چنان‌که در جای دیگر اشاره کردیم، در فضای پس از سقوط عباسیان، تسنن دوازده امامی فراگیر بوده است. نویسنده این کتاب، شیفته اهل بیت (ع) است و در مقدمه این کتاب، در معرفی اهل بیت (ع)، سنگ تمام را از نظر نثر و نظم گذاشته است. این کتاب دو سمط است، یکی در فضایل امام علی (ع) و دیگری در فضایل عترت است. فرائد السمطين با تصحيح محمدباقر محمودی در سال ۱۴۰۰ ق. در بیروت چاپ شد. استنساخ یک نسخه مهم آن هفت سال پیش از چاپ آن، توسط محمدکاظم محمودی، مصحح معارج الاصول زرندي - پايين را نگاه کنید - انجام گرفته بود که پدرش مرحوم محمدباقر محمودی در مقدمه از آن یاد کرده است. به هر روی ادبیات فرائد با دو کتاب زرندي بسیار نزدیک است.

دومین کتابی که محمد بن یوسف زرندي درباره اهل بیت (ع) نوشت، کتاب معارج الوصول فی معرفة فضل آل الرسول و البتول (ع) است که به کوشش محمدکاظم محمودی (تهران، مجمع احیاء الثقافة الإسلامية، ۱۴۲۵ق) منتشر شده است. محمودی در مقدمه کتاب شرح حال وی را بر اساس مصادر موجود آورده (معارج، ص ۷-۹) (از الاعلام بسيرة النبي (ص) یاد کرده، اما هیچ توضیحی نداده است)، از دو نسخه از کتاب برای تصحيح آن یاد می‌کند؛ یکی از موزه ملی ایران (ش ۱۹) که تصویر آن را از مرحوم آقاعزیز طباطبایی گرفته و دیگری نسخه‌ای از کتابخانه برلین (۹۶۶۷). وی می‌گوید وقتی من کتاب را تصحيح کردم، مشاهده کردم استاد عبدالرحيم مبارک و سيدعلی اشرف نیز آن را تصحيح و در مشهد چاپ کرده‌اند (۱۴۲۲ق). چاپ محمدکاظم محمودی سال ۱۴۲۵ ق منتشر شده است.

نویسنده در مقدمه بعد از حمد و ثنای الهی و ستایش رسول، از «اصحابه الذين هم كالنجوم» هم یاد کرده و اینکه «من خالفهم ضلّ و اعتدی». به همین ترتیب از «ازواجه الطاهرات» هم ستایش می‌شود. بدین ترتیب در نخستین قدم روی تسنن خود تأکید می‌کند. آن‌گاه می‌گوید برخی از «ساده الاخيار» به من پیشنهاد کردند (معارج، ص ۱۴) فضایل «الائمة الابرار، العترة الاطهار، العارفين بخفایا العلوم و الاسرار» را گردآوری کنم. وی این توضیحات را با شرحی بیش از این همراه با اشعاری از شافعی و دیگری آورده و خدای را بر اینکه توفیق تألیف آن را یافته، سپاس می‌گوید. نام کتاب را معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و البتول گذاشته و باز اشعاری در دوستی آل رسول می‌آورد (معارج، ص ۱۸-۱۹). در اینجا شعری از سروده‌های خود می‌آورد که نام فاطمه زهرا و دوازده امام در آن است: «و

۲۰. شرح حال وی را بنگرید در: الدرر الكامنه، ۶۷/۱. همو به نقل از ظهيرالدين كازروني در تاريخش آورده است که وی داماد علاءالدين صاحب الديوان بود و افزوده است: غازان خان به دست وی اسلام آورد.

قد قلت متشفعا بهم ومؤملا لهم):

شفیعی نبیی و البتول و حیدر و سبطاه و السجاد و الباقر المجدد
و جعفر و الثاوی بیغداد و الرضا و نجل الرضا و العسکریان و المهدی

نویسنده که در این کتاب باور به تسنن دوازده امامی دارد - تعبیری که قبل از بیست سال درباره آن در تاریخ تشیع در ایران و ضمن فصل خاصی نوشتم - به ترتیب از امیرالمومنین تا مهدی را آورد و برای هر کدام زندگی نامه ای نوشته و فضایل و نکات برجسته از زندگی آنان را می آورد. در واقع این کتاب، زندگی نامه دوازده امام به سبک آثار مشابهی است که از قرن ششم و هفتم به بعد، در دوایر سنی و شیعی - مانند اعلام الوری و کشف الغمه - نوشته می شد.

درباره امام مهدی (ع) نیز مطالب معمول را نوشته و القابی شبیه آنچه در برخی از منابع امامی هست، برای آن حضرت می آورد: «الإمام الثاني عشر، الإمام صاحب الكرامات المشتهر، الذي قد عظم قدره بالعلم و اتباع الحق و الأثر، و علا أمره بالتقى و الزهد و الخشوع و الحذر، فسعد الله بذلك و نال الظفر، و فاز بالقدح المعلى بما منح من النور الذي بهر، و العلم و الفخر و المكارم الذي يمثلها يفتخر، و كيف لا و هو فرع الدوحة النبوية، و الأصول الحيدرية...» (معارج، ص ۱۸۳). پس از آن نکاتی تاریخی درباره آن حضرت آورده، از امامیه مطلبی درباره جعفر بن علی الکذاب نقل شده و با تعبیر «الله أعلم» تمام می شود. اما اینکه مصداق مهدی فرزند امام حسن عسکری باشد، بحث می کند. او خود را از امامیه نمی داند؛ اما آراء آنان را نقل می کند. سپس می افزاید: اینکه تصور کنیم شخصی بعد از پانصدسال هنوز زنده باشد، «محال فی العادة»، به ویژه که پیامبر فرموده که عمر افراد امت من شصت تا هفتاد سال است (معارج، ص ۱۸۸). او می گوید تنها گروهی که معتقدند محمد بن حسن [عسکری] همان مهدی است، امامیه است و «ما قاله الامامية فيه خلاف قول الجمهور». و الله أعلم (معارج، ص ۱۸۹). نکات دیگری هم در نقد نظر امامیه دارد (همان، ص ۱۸۸). اما درباره اصل مهدویت می گوید: «و أما الجمهور غير الامامية فيرون أنّ المهدى سيخرج كما أخبر به النبي (ص)» (همان، ص ۱۸۶). وی بعد از آن نیز مفصل روایات مربوط به مهدویت را عمدتاً از کتاب الفتن مروزی آورده است. گفتنی است صدرالدین حموی شافعی، نویسنده کتاب فرائد السمطين که سال ۷۲۲ درگذشته و شمس الدین محمد متأثر از او بوده، افزون بر امامان، به مهدی هم اعتقاد داشته است.^{۲۱}

۲۱. عبارت او در شرح کتابش در مقدمه و در ادامه اینکه سمط دوم را درباره عترت نوشته، این طور ادامه می یابد: ثم العترة الطاهرة النقية، والأسرة العلوية؛ وآخرهم المهدى، خلاصة الماء والطین و موقف خلق الرحمن علی أسرار الدین الإمام الذی هو من العلم بطین، و من صیت معالیه فی أذن الملك و الملكوت طنین حجة الله تعالی علی البرية، الطاهرة الشريفة الزكية نفسه من كل رذيلة و دنية، و المتحلية ذاته بكل فضيلة جلیلة، و متقية سنبة يسعی لمزيد المراد من التكوين و الخلق، و المقصود من الإيجاد و الإبداع بالحق، صلوات الله سبحانه علی محمد و آله، خصوصا علی المهدی القائم و ذوی قرابته و علی جمیع الأنبياء و المرسلین... [فرائد السمطين، ۲/۱].

محمد بن یوسف زرنندی در پایان کتاب معارج الوصول (ص ۲۰۱) گوید:
فهذا آخر ما أمكن من جمعه من الإشارة إلى فضل الأئمة الإثنى عشر، و لم أر لأحد من العلماء في ذلك مصتفا حتى أسلك على منواله، وأحذو حذو مقاله، و قد سمعت أنه قد صنف في ذلك كتاب يسمّى بالإرشاد [از شیخ مفید]، و کتاب یسمی بکشف الغمّة [از علی بن عیسی اربلی]، و لم أقف علی واحد منهما، و حرصت علی ذلك غاية الحرص فلم يتفق، فمن عشر علی هفوة أو زلة فليتنبّه علیها، و ليعذر جامعها بکرمه.

و إن تجد عيبا فسّد الخلا فجلّ من لا عيب فيه و علا

و المأمور معذور.

نویسنده می گوید کتابی مشابه کتاب خودش ندیده است؛ اما شنیده است کتابی با نام الارشاد و کتاب دیگری با نام کشف الغمه در این باره هست که هیچ کدام را ندیده است. هم ارشاد شیخ مفید و هم کشف الغمه علی بن عیسی اربلی مورد استفاده علمای سنی - شیعی در این دوره و پس از آن بود (بنگرید به: «علی بن عیسی اربلی و کتاب کشف الغمه»، رسول جعفریان، مشهد، بنیاد پژوهش ها، ۱۳۷۲). اربلی در این کتاب، چنان که در مقاله مزبور به تفصیل آمده است، از بسیاری از کتاب های علمای سنی دوازده امامی نقل کرده است. روشن است که معارج نیز از روی همین قبل آثار نوشته شده است. نثر آن مشابه آثار صلواتیه دوازده امام است و یک نمونه مهم بعدی، همان کتاب وسیلة الخادم الی المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم از فضل الله بن روزبهان خنجی است که سال پیش آن را منتشر کردم (قم، انصاریان، ۱۳۷۵ ش). در شد الازار (ص ۴۱۲) پس از یاد از کتاب معارج الوصول ضمن تألیفات زرنندی، می نویسد: «و سمعها منه جمّ غیر من الأكابر و الاعیان».

بیفزاییم که شمس الدین محمد زرنندی، عالم مورد بحث ما، در جایی از کتاب الاعلام بسیرة النبی از این سه کتاب خود یاد می کند. وی در بیان آغاز خلافت امام امیرالمؤمنین (ع)، شرحی از فضایل امام را می آورد و می نویسد: «انا قد جمعنا فی کتبنا الثلاثة کتاب الاربعین الصحاح [بغية المتراح]، و کتاب نظم درر السمطين فی فضل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطین، و کتاب معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و البتول، من فضائله الزاهرة و مناقبه الفاخرة طرفا صالحا، فکرهنا الاعادة فی التصانيف» (الاعلام، نسخه دانشگاه، فریم ۱۲۹). در این عبارت می گوید که چون فضایل را در آن آثار آورده، اینجا تکرار نمی کند.

یک سکه برجای مانده از شاه ابواسحاق بن محمود شاه اینجو که شمس الدین محمد زرنندی برای حضور در دربار او از مدینه به شیراز آمد، در کنار نام ابوبکر، عمر و عثمان، تعبیر «علی ولی الله دارد»^{۲۲}.

۲۲. بنگرید: «سکه های شاهان آل اینجو و آل مظفر در فارس و نموداری از پیشرفت مذهب تشیع در شیراز و فارس»، علی سامی، چاپ شده در مجموعه مقالات چهارمین گنگره تحقیقات ایرانی، به کوشش محمدحسین اسکندری، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۳ ش، ص ۱۲۷. ۱۲۷؛ نیز بنگرید: کانال تلگرامی موزه شیعه، شماره ۱۰۸.



بُغیة المرتاح الی طلب الارباح

این اثر که نویسنده آن را با عنوان اربعین الصحاح هم نامیده، از دیگر آثار شمس الدین محمد زرندی است. وی چند بار در آثارش از آن یاد کرده که از آن جمله در ابتدای تاریخ امام علی (ع) در الإعلام بسیره النبی است. نسخه ای هم از آن در چستریبتی باقی مانده که عکس آن در مرعشی به شماره ۹۳۰ موجود است. کتابت این نسخه در روز جمعه ۲۲ ربیع الاول سال سال ۸۴۲ به انجام رسیده است. این کتاب دارای ۱۲۸ فریم جمعا ۲۵۶ صفحه می شود.



صفحه نخست بغیة المرتاح (نسخه چستریبتی، ش ۲۸۲۳) عکسی مرعشی ۹۳۰



یادداشت کاتب در
پایان نسخه بغیة
المرتاح

موضوع این کتاب، انتخاب چهل حدیث برای نصیحت سلاطین و ولات مسلمین و حاکمان است. وی در مقدمه به اشاره می‌گوید که این را برای کسی نوشته، اما بعداً فکر کرده است به گونه‌ای باشد که همه از آن استفاده کنند. بنابراین برخلاف آثار دیگر او، مقدمه به نام کسی مصدر نشده است. طبعاً پس از آنکه به شیراز آمده و با توجه به احترامی که در آثار دیگرش به بزرگان این شهر و در رأس آنان شاه ابواسحاق می‌گذارد، روشن است که اثر حاضر برای او و همان شرایط نوشته شده است. از خاتمه مؤلف در این متن، کاملاً روشن است که خطاب به شخص خاصی بوده است؛ اما نامی از وی در نسخه حاضر نیست. تا آنجا که آگاهییم این اثر تاکنون به چاپ نرسیده است؛ هرچند به نظر می‌رسد زبینه تصحیح و نشر هست.

زرنندی در مقدمه می‌گوید:

يقول العبد الفقير الى الله تعالى ابو عبدالله محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود الزرندي محدثاً المدني مولداً الانصاري نسباً، المحدث بالحرم الشريف النبوي - علي ساكنه افضل الصلوة والسلام - أصلح الله تعالى شأنه و صانه عما شأنه، قد استخرتُ الله تعالى و كتبتُ هذه الاوراق عن بعض من سمعت عليه في الافاق، و أودعتها صحاح الاحاديث و عيونها، و بدائع الحكم و فنونها، و جعلتها أربعين حديثاً من الصحاح، سميتها بغية المرتاح الي طلب الارباح في نصح السلاطين و ولاية المسلمين و الحكام الراغبين في الفلاح، و المنتحلين طريق أهل الصلاح رجاء أن ينتفع بها منيب أو يتعظ و يعمل بها من له في الاخرة حظ و نصيب، و رغبة فيما وعد به رسول الله صلى الله عليه و سلم، حيث يقول «من دل على خير فله مثل أجر فاعله»، و «نصّر الله امرءاً سمع مقالتي فادّأها كما سمعها»، و قد قال صلى الله عليه و سلم «الدين النصيحة، قلنا: لمن؟ قال: لله و لرسوله و لائمة المسلمين و عامتهم». و كنتُ شرعتُ في جمعها لنصح بعض السلاطين، ثم رأيت أن تكون عامة لنصح جميع ولاة المسلمين و قفنا الله تعالى و آياهم لقبول النصح و العمل و سدّدنا و آياهم في القول و بلغنا نهاية الامل بمته و كرمه.

وی در ادامه می‌گوید آنچه افزون بر احادیث آورده، این است که پس از هر روایتی، نسب فرد صحابی که آن را روایت کرده، همراه با برخی از مناقب و تاریخ وفات او می‌آورد. به تناسب، شماری از دیگر

احادیث و نیز برخی از حکایات و اشعار را هم بر آن می‌افزاید. انتخاب احادیث از سه کتاب است: بخاری، مسلم و جامع ترمذی و از این سه کتاب بیرون نرفته، مگر به ندرت. درباره هر کتاب، طریق روایت خود را هم تا مؤلف در اولین باری که حدیث از آن نقل کرده، یادآور شده است. وی می‌افزاید مشکل این است که من در سفر [شیراز] هستم و علاوه بر تشویش حال، بیشتر کتاب‌ها و سماعات خودم را ندارم. بنابراین اگر اشکالی دیده شد، می‌شود از آن چشم‌پوشی کرد مگر اینکه خیلی صریح الفساد باشد که در این صورت بهتر است دیگران یادآوری کنند. زندی می‌افزاید: در این کار که نگارش اربعین است، از سنتی که در این زمینه علما در تألیف اربعین‌ها داشته‌اند، پیروی کرده است. چنان اربعینات فراوانی نوشته شده است، من هم خواستم به کار آنان تشبّه جسته باشم. اساس این کار هم روایتی از رسول (ص) است که فرمود: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِنْ أَمْرِ دِينِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمْرَةِ الْفُقَهَاءِ». وی قدری درباره صحت و سقم این حدیث بحث می‌کند. در پایان مقدمه، یک اجازه کلی برای روایت این کتاب به تمام مسلمین، البته بر اساس شرایط معمول نزد محدثین می‌دهد؛ آن‌گاه حدیث اول و در ادامه تا حدیث چهارم می‌رود.

در خاتمه آن می‌نویسد: فهذا آخر كتاب اربعين و ما وشحّتها به من طرف الآثار و الأشعار و حليّتها به من الحكايات و الآداب و المواعظ و الأذكار، و قد أوردتُ فيها من كل جنس طرفاً و ملأتها فوائد و طرفاً، و جمعتُ رحمك الله فيها جُملاً من أحوال الولاة و أخلاقهم و سيرهم ممن مضى من السلف الصالح، و أهل السعي الرابع، السالكين فجاج السلامة و طرق الاستقامة، المشفقين على أعمالهم و معاملاتهم من الدنس و الشبهة، الوجلين من خبايا النفوس و مكاييد الشيطان، و ذكرتُ أصلحك الله لك منها ما في بعضه كفاية و نهاية لمن اقتفى آثارهم و سلك سبيل مطالبهم، فان استطعت وفقك الله استنقاد ذلك و استغراقه بالعمل به فعلت، و كنتُ موفقاً معاناً و الأفاضل القليل أولى بك من ترك الجميع، فان لم تكن إبل فمعزى. و كما قال بعضهم اذا كان المقصود الهدى فيسير المواضع يقطع، و اذا كان المراد التنزه فالكثير لا يكفي، و الله الموفق و المسدد، و قد اوصيتك رحمك الله بما اوصيتك به، و ما أعلم أحداً أشدّ تضييعاً منّي لذلك، و أقرب الخلق الى محل الشقاوة من يعظ و لا يتعظ، و يوصى بالخير و لا يقبله! و لكنني أرجو أن يزيل عتاً غطاء الغفلة و أن يلهمنا رشدنا بمثته و كرمه، و أن ينفع بذلك من جُمعت لأجله و جامعها و سامعها و حافظها و كاتبها و جميع المسلمين بمثته و كرمه إنّه جوادٌ كريم. و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم. و حسبنا الله و نعم الوكيل. ما أحسن من قال على أصدق المقال و مقتضى الحال:

علم الحديث وسيلة مقبولة عند النبي الأبطحي محمد

فاشغل به أوقاتك البيض التي ملكتها تشرف بذاك و تسعد

و الحمد لله رب العالمين و صلاته على سيدنا محمد خاتم النبيين و على آله و صحبه اجمعين.

والاداب والمواظب والادكار وقهر اذرت فيها من كل حين طرنا ونلاها فورا يد وطرفا فاجت
 زك الله لكرهنا بجلال احوال لولاه واهلهم ورسولهم من محض من السلف الصالح واهل السني الذي
 السالكين بجامع السلافة وطرف الاستقامة المستبين على اعمالهم ومعاملة لهم من الدرس التي بها اوجب
 من نيا بالسنن من مكابدة الشيطان وذكر الله كل منها ما في بعضه كناية ونهاية لمن اتبعها
 وسلك سبيل طمأنينة فان استطعت وفعل الله استغناء ذلك واستغناء بالعمل به فقلت وكنت متوقفا
 معانا والافأخذ العليل اولى بكر ترك المصالح فان لم يكن اهل بخوي ومجا قال بعضهم اذا كان المصروف
 فيسير المواظب يتبع واذا كان المراهق فالكيف والله الموفق والسديد وقد وصي رسول الله
 بما اوصيتكم به وما اعلم احدكم استغنى عن الدنيا لذكره اقول للفقير لا يعمل الشايع في رديع ولا يخطو
 بوجي بالخير ولا يقبله ولكني ارجو ان يعطى ويعلم من يتبعه من الدلالة والذكري ان شاء الله
 تعالى ان شاء الله تعالى ان نزلنا عن غمنا والفضل وان يامننا رثنا بمنه وكرمه وان ينفع بذلك
 جمعنا لاجل وجابها ويا منبها ويا منبها ويا منبها ويا منبها ويا منبها ويا منبها ويا منبها ويا منبها
 ولا مع الا بالله العلي العظيم وحسينا والله من العجل ارجو ان يامننا رثنا بمنه وكرمه وان ينفع بذلك

خاتمه نویسنده در کتاب بغیة المرتاح

نسخه دیگری هم از کتاب بغیة المرتاح در مکتبه بلدیة شهر اسکندریه (بخش مواظب، ش ۸) موجود است که در خزانه التراث «فهرست المخطوطات» (۸۷۲/۴۸، رقم ۴۷۸۷۱) (مؤسسه ملک فیصل) معرفی شده است. نسخه ای دیگر از این کتاب با عنوان «شرح الاربعین حدیثا فی اصول الدین و الاخلاق» در دار الکتب المصریة طلعت، بخش حدیث، ۷۴۲ در ۱۷۵ برگ به خط مؤلف با تاریخ ۷۴۲ [؟] موجود است (معجم تاریخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم، ۳۳۰۵/۵، ش ۸۶۶۶).

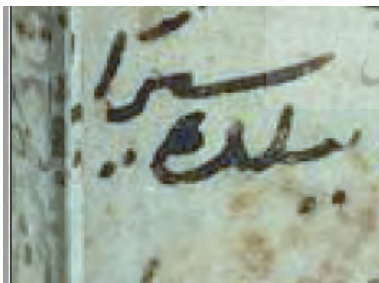
درباره کتاب الإعلام بسیرة النبی علیه الصلوة والسلام

نگارش درباره سیره نبوی، از قرن دوم هجری که به طور جدی آغاز شد، یکسره تا روزگار ما ادامه داشته است. این نگارش‌ها در هر دوره، فضای معرفتی ویژه خود را داشته است؛ زیرا شکل‌گیری آن آثار در فضا و مناسبات موجود در هر یک از جوامع اسلامی بوده است. در این زمینه سیره‌ها شامل ابعاد مختلف سیاسی و اخلاقی و جز آن می‌شده است. در مسیر سیره‌نگاری در قرن هشتم و نهم، موج تازه‌ای در تولید این آثار، در شامات و مصر و حتی ایران داشت. به همین دلیل شمار قابل توجهی کتاب در این دوره در حوزه سیره نوشته شد که برخی بسیار بزرگ و دایرة المعارفی، برخی صوفیانه، برخی داستانی و شماری هم سیره‌های عمومی بود. در رساله‌ای با عنوان «جهود العلماء فی تصنیف السیرة النبویة فی القرنین الثامن والتاسع الهجریین» در ۸۹ ص (ریاض، ۱۴۳۱) شماری از این سیره‌ها و اینکه چایی هستند یا خطی معرفی شده است. یکی از این سیره‌ها همین الاعلام بسیرة النبی است. برخی سیره‌های معروف این دوره که به چاپ هم رسیده، امتاع الاسماع، تخریج الدلالات السمعیة، شبل الهدی و الرشاد، عین الاثر، الاشارة الی سیرة المصطفی از مغلطای بن قلیچ و ... است. نویسنده رساله یادشده (جهود العلماء)، طبعاً با منابع فارسی و حتی عربی ایرانی قرن هشتم و نهم هجری آشنا نبوده و از آنها یادی نکرده است؛ مقصود آثاری است که به ویژه در حوزه فارس و احیاناً خراسان درباره سیره نبوی در این دو قرن انتشار یافت.

در این دوره، عالمانی در شیراز و ابرقو و کازرون، بر روی سیره نبوی از تألیف و ترجمه فعالیت داشتند. در آثار آنان هم‌زمان دو گرایش وجود داشت؛ گرایشی حدیثی که می‌کوشید در این زمینه بر اساس اصول محدثین و منابع روایی و عمدتاً صحاح کار کند؛ گرایشی نسبتاً داستانی که نمونه آن ذروة العلیا بود که آن را در گذشته با همین عنوان و عنوان فرعی «سیره داستانی رسول خدا (ص)» منتشر کردم؛ کتاب از ابوالحسن بکری یا منسوب به او و مترجم بهاء‌الدین کازرونی است (تهران، علم، ۱۳۸۸). نزاع میان این دو جریان وجود داشت و برخی علیه داستانی بودن شماری از این آثار اعتراض می‌کردند.

ما از حوزه علمی و درسی شیراز از زمان آل بویه به بعد آگاهییم؛ نقطه‌ای که شمار زیادی از عالمان و محدثان و صوفیان بزرگ در قرن پنجم و بعد از آن در آن حضور داشتند. این حضور علمی با حمله مغول، آسیبی ندید و ارتباطش را از یک سو با مصر و شام و از سوی دیگر با حرمین حفظ کرد. بخشی از این حوزه درسی به روایت سیره نبوی اختصاص داشت و ما از این میراث نیک آگاهییم. «ترجمه سیرت رسول الله» و آثار متعدد دیگر که آنها را سابقاً ضمن مقاله‌ای آوردیم^{۲۳} و پس از آن نیز دانشجوی خوب من آقای شهاب‌الدین سمنان، در پایان‌نامه ارشدش درباره سیره‌نگاری فارس در این باره مفصل بحث کرد.^{۲۴}

پیش از این درباره‌ی خاندان زرنندی و شخص شمس‌الدین محمد بن یوسف نویسنده الاعلام بسیره النبی (ص) به تفصیل سخن گفتیم. او در مدینه زندگی می‌کرد و در اواخر عمر به شیراز آمد. به دلیل سابقه طولانی در علم حدیث، خود را محدث حرم رسول الله می‌نامید. وی بر اساس سبک‌های جاری در این قبیل آثار، کتاب الاعلام را که عمده آن سیره و بخش پایانی آن تاریخ دوران خلفا و بعد از آن است، تألیف کرد. جالب است که وی این کتاب را زمانی که در ایران و شهر شیراز بوده، فراهم آورده و خودش به این نکته تصریح کرده است.



بیلدة شیراز

چنان‌که اشاره شد، کتاب نظم در السمطین را هم در شیراز نوشت و این مطلب را در انتهای آن آورده

۲۳. بنگرید: منابع تاریخ اسلام، مقاله «سهم کازرونی‌ها در تدوین سیره نبوی، و گفتاری در باب ترجمه ذروة العلیا فی سیره المصطفی (ص)»، ص ۶۴۵-۶۸۶ (تهران، علم، ۱۴۰۰).

۲۴. «مکتب سیره‌نگاری فارس در قرن هشتم و نهم هجری»، شهاب‌الدین سمنان، پایان‌نامه گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، تابستان ۱۳۹۸.

است. شگفت آنکه آن هم در رمضان سال ۷۴۷ است: «فرغت منه فی غرة رمضان المبارک سنة سبع و اربعین و سبعمائۀ ببلدة شیراز» (نظم در، ص ۳۰۴ «بیروت، ۱۴۲۵ق»).

دو نسخه از کتاب الإعلام بسيرة النبي (ص)

کتاب الاعلام در سال ۷۴۷ تألیف شده و این نکته ای است که خود نویسنده در آخرین سطور کتاب نوشته است. او با اشاره به ادامه دولت عباسی در مصر می نویسد: «فهؤلاء الموجودون فی زماننا فی سنة سبع و اربعین و سبعمائۀ بمصر و غیرها من نسله» (الاعلام، نسخه دانشگاه، فریم ۱۵۱).

از کتاب الاعلام دو نسخه برجای مانده است: نسخه دانشگاه تهران (مجموعه اهدایی امام جمعه کرمان) به شماره ۴۰۸. این نسخه جمعا دارای ۱۵۸ فریم است؛ هرچند اصل کتاب از فریم ۶ تا فریم ۱۵۳ آمده، شامل ۲۹۴ صفحه است. چنانکه اشاره شد، مؤلف در مقدمه می گوید در سال ۷۴۵ به شیراز آمده و در آنجا به احترام حاکم که نامش را برده، شروع به تألیف کرده است. در خاتمه کتاب بدون ذکر سال، می گوید کتاب را در دهم رمضان آن سال «المذکوره» تمام کرده است. بدین ترتیب حدس می زنیم نسخه مؤلف را در اختیار داریم، گرچه عبارت خاتمه مربوط به زمان تألیف به گونه ای است که گویا دیگری آن را می نویسد. بهرحال تاریخ اجازه روی نسخه، از سوی برادرزاده او محمد بن احمد بن یوسف زرنندی ۷۸۲ است. این اجازه روی همین نسخه نوشته شده و به خط محمد بن احمد است. می شود فرض کرد نسخه مؤلف، در اختیار این محمد بوده و چند سال بعد، یعنی در همین تاریخ ۷۸۲ نسخه یادشده توسط احمد بن عمر بن محمد بلیانی در کازرون بر استاد خوانده شده است. تعدادی از برگ های این نسخه جابجا شده که در ارائه فهرست ابواب آن یاد آور شده ام.

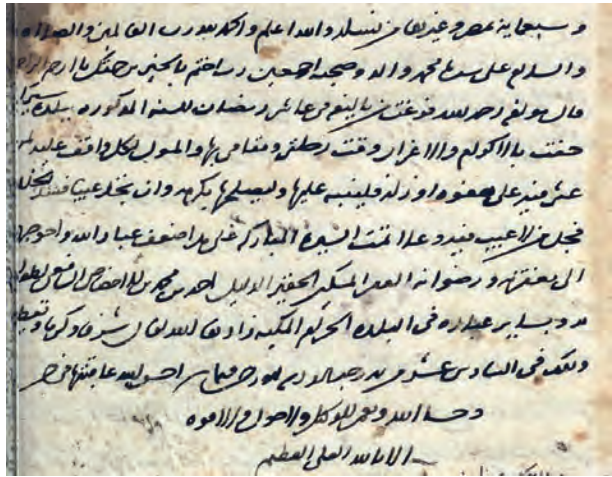
عبارت پایانی در این کتاب چنین است: و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین، ربّ اختتم بالخیر برحمتک یا ارحم الراحمین.

قال مؤلفه المولى الامام الهمام شيخ مشايخ المحدثين و افضل الائمة المتورعين شمس الملة و الدين ابو عبدالله محمد بن الشيخ الامام السعيد عزّ المسلمين أبى المظفر يوسف بن الحسن الزرندي الانصارى المحدث بالحرَم الشريف النبوى - مدّ الله ظلّه: فرغت من تأليفه فى عاشر رمضان للسنة المذكورة ببلدة شیراز حُفّت بالمكارم و الاعزاز، وقت رحلتى و مقامى بها، و المسؤول من واقف إن عشر على هفوة فلينبّه^{۲۵} عليها و ليصلحها بكرمه

و إن تجد عيبا فسّد الخلا فجلّ من لا عيب فيه و علا

و الحمد لولّی الحمد و مستحقّه، و صلواته و سلامه علی سیدنا محمد و آله و صحبه و سلّم تسليما.

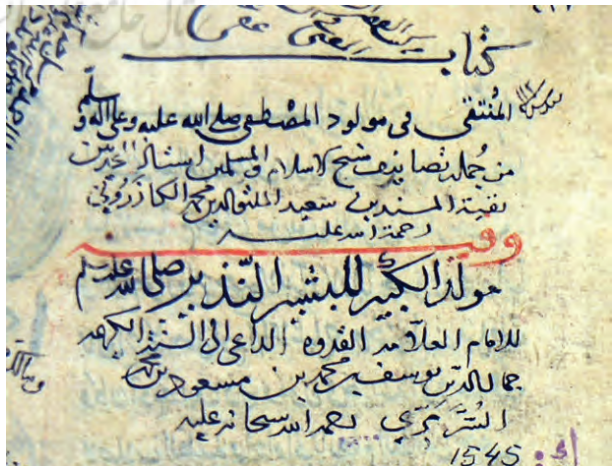
۲۵. شبیه این عبارت در نظم در السمطين با این عبارت آمده است: «إن عشر على هفوة فليتجاوز عنها و يسترها بكرمه».



یادداشت پایانی کتاب نسخه پرینستون

نام کتاب و مقدمه آن

عنوان کتاب «الإعلام بسيرة النبي (ص)» است، و خود وی در مقدمه گفته است که «و سَمَّيْتُهُ كِتَابَ الإِعْلَامِ بِسِيرَةِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ». دو نکته را لازم است توضیح دهیم: نخست آنکه در شرح حال شمس الدین محمد در کتاب شدّ الأزار، از کتاب «مولد النبی» یا «مولود النبی» او یاد شده؛ اما یادی از «الإعلام» نشده است. اینکه کتاب مولود النبی، همان کتاب الإعلام بسیرة النبی (ص) یا کتاب مستقلی است، دقیقاً نمی دانیم؛ اما احتمال زیاد می دهیم همان باشد. حدس قوی آن است که اینها دو عنوان برای یک کتاب است، به ویژه که باب سوم کتاب الإعلام با عنوان «فی تاریخ مولده الشریف و ما وقع فیهِ من الآیات و الشرف المنیف» است. در آن زمان، عنوان عمومی کتاب های سیره، همین عنوان «مولد النبی (ص)» بود و ممکن است کتاب یاد شده میان برخی مردم به کتاب مولد النبی (ص) شهرت یافته باشد.



نسخه المنقذ فی مولود المصطفی از سعید الملة و الدین محمد الکاظمی در کتابخانه فیض الله افندی از سال ۸۰۳ و وقف شده در ۱۱۱۲

نکته دوم آنکه این کتاب صرفاً سیره نیست، بلکه نیمه دوم آن تاریخ خلفا است. اینکه چرا در عنوان انتخابی نویسنده رعایت این نکته نشده، روشن نیست. شاید احتراماً به همان بخش سیره نبوی بسنده شده است. اما بالای صفحه اول نسخه دانشگاه نوشته شده است: «سیره النبی و خلفائه»؛ طبعاً این درست تر است؛ اما عنوانی که خود مؤلف انتخاب کرده، همان الإعلام بسیره النبی (ص) است.

جالب است بدانیم کتاب الإعلام بسیره النبی (ص) - تا آنجا که جستجوی ما خبر می داد - چندان شناخته شده نیست. اما دست کم دو مورد از آن نقل شده است؛ یک مورد در خلاصه الوفاء باخبار دار المصطفی، ۳۷۱/۲ و ۸۸/۳ که سمهودی می گوید: «قال ابو عبد الله محمد بن يوسف الزرندی فی سیره...» و خبری نقل می کند. مورد دوم توسط یک دانشمند سیره شناس معاصر از سده پیشین هجری، عبدالحی کتانی (م ۱۳۸۲ق) در الترتیب الاداریه، ۱۸۵/۱ که طی آن نقلی از الإعلام بسیره النبی، درباره زید بن ثابت آمده است.



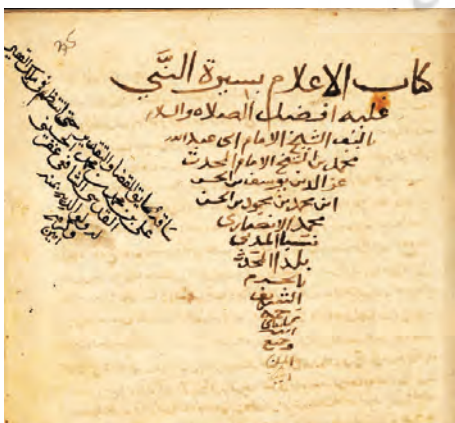
صفحه اول الإعلام، در نسخه پرینستون

درباره معرفی کتاب روی صفحه آغازین نسخه دانشگاه این عبارت آمده است:
«کتاب الإعلام بسيرة النبي عليه الصلوة والسلام، مؤلفه الامام الهمام شيخ مشايخ المحدثين و افضل
الائمة المتوزعين شمس الملة و الدين أبو عبدالله محمد ابن الشيخ الامام أبي عبدالله عزالملة و الدين
أبي المظفر يوسف بن الحسن الزندي الانصاري المحدث بالحرم الشريف النبوي روح الله روحه».

افزون بر متن بالا و چنانکه در تصویر هم ملاحظه می فرمایید، متن دیگری نیز بوده است که روی چند
سطر آن به عمد سیاه شده است. برخی از کلمات که روی آنها سیاه نشده، چنین است:
«..... غفرانه يحيى بن مسعود بن يحيى قرأ الكتاب على شيخ الاسلام استاد المحدثين، قدوة
المفسرين، ملك / ملاذ العلماء و الفضلاء ... الحاج ... احمد بن عمر بن محمد البلياني متع الله
المسلمين ... بيمن آماله و اسلامه [چهار سطر ونیم سیاه شده] اوائل ذى حجة الحرام سنة ثلث
و تسعين و سبعمائة و الحمد لوليتّه و الصلوة و السلام على ... محمد و آلّه».



صفحه عنوان نسخه دانشگاه پرینستون



این متن در بیان آن است که یحیی بن مسعود بن یحیی، کتاب را بر احمد بن عمر بن محمد بلیانی قرائت کرده است و این بعد از آنی است احمد بن عمر، خود کتاب را نزد برادرزاده مؤلف خوانده است؛ چنانکه اجازه‌ای که در انتهای نسخه آمده، گواه این امر است. اما اینکه چرا خطوط محو شده، بسا به دلیل اختلافی باشد بین این استاد و شاگرد یا وابستگان آنها پیش آمده و کسی نخواست نام این شخص محفوظ بماند. تاریخ این اجازه ۷۹۳ است که با اجازه دیگر که در سال ۷۸۲ بوده، فاصله زمانی دارد. احمد بن عمر متوفای ۷۹۶ است.

وقف کتاب نیز در حاشیه سمت راست و نیز پایین همین صفحه آمده است، متنی که می‌گوید همراه با دیگر کتاب‌ها وقف شده است. مهری هم هست که در جای جای نسخه دانشگاه نیز دیده می‌شود.

بر اساس ابواب پانزده‌گانه کتاب و مرور آن، روشن می‌شود بخش اصلی کتاب در سیره نبوی به سبک همان آثار قرن هفتم - هشتم هجری است و بخشی تاریخ خلفاست. افزون بر چهار خلیفه اول، نویسنده تاریخ خلفا را تا پایان بنی عباس و سقوط بغداد به دست مغول (سال ۶۵۶)، به اجمال و فهرست وار آورده است. در واقع می‌شود کتاب را یک دوره تاریخ عمومی اسلام شامل سیره و تاریخ خلفا دانست.

فهرست محتوای کتاب

در اینجا عناوین پانزده‌گانه کتاب + ابواب خلافت خلفای اربعه و بابی درباره دیگر تاریخ خلفا تا سقوط بغداد (سال ۶۵۶) را می‌آوریم. عدد ثبت شده برابر ابواب، شماره فریم مربوط به نسخه دانشگاه و عدد برگ (الف یا ب) مربوط به نسخه پریستون است. مقدمه کتاب درباره امتنان و منتی است که خداوند بابت ارسال رسول، بر امت دارد:

المقدمة فی امتنان الله تعالی به علی الامة و كشف الضیرة عنهم و الغمة.

و اما الابواب فهی خمسة عشر بابا:

الباب الاول فی نسبه علیه الصلوة و السلام و شرف اصوله و طهارة آبائه الکرام [فریم ۹ / برگ ۳۷ ب].

الباب الثانی: فی ابتداء تزویج عبدالله بن عبدالمطلب أبی النبی صلی الله علیه و سلم بأمة آمنه بنت وهب و حقة حملها به، و ما رأی من الايات و العجایب و عدم المشقة و الکراب [فریم ۱۲ / برگ ۴۱ الف].

الباب الثالث: فی تاریخ مولده الشریف و ما وقع فيه من الايات و الشرف المنیف [فریم ۱۵ / برگ ۴۳ ب].

الباب الرابع: فى ذكر الحوادث التى كانت عند وكادته صلى الله عليه وسلم وقصة أصحاب الفيل و كيف أهلكهم الله تعالى بالطير الأبايل [فريم ۱۷ / برگ ۴۶ الف].

الباب الخامس: من ذكر من أرضعه من النساء و ما رأت حليلة و زوجها من بركته و آياته الغراء و خروج أمه به الى المدينة لزيارة أخوال جدّه بنى عدى بن النجار و كفالة جدّه، ثم عمّه له الى أن بلغ الفخار صلى الله عليه وسلم [فريم ۲۰ / برگ ۴۸ الف].

الباب السادس: فى تنقل أحواله و حكايات جرت له قبل النبوة فى أسفاره صلى الله عليه وسلم [فريم ۲۲ / برگ ۵۱ الف].

الباب السابع: فى ذكر بشائر الكتب المتقدمة و الأنبياء عليهم السلام به و أمارات نبوته و قول الرهبان و الكهان فيه قبل مبعثه و وقت ولادته صلى الله عليه وسلم [فريم ۲۶ / برگ ۵۵ ب].

الباب الثامن: فى ابتدائه صلى الله عليه وسلم بالنبوة لما شرفه الله تعالى برسالته و أبان بها علوه [برگ های نسخه تهران در اینجا جایجا شده و بقیه باب هفتم و تمام باب هشتم در فريم ۳۴ «سمت چپ» تا فريم ... آمده است] [نسخه پرینستون: برگ ۶۱ الف].

الباب التاسع: فى الاسراء به صلى الله عليه وسلم الى السماء و فرض الصلوة عليه و رؤية الانبياء [فريم ۲۹ / برگ ۷۱ ب].

الباب العاشر: فى هجرته صلى الله عليه وسلم الى المدينة و ما رأى سراقه و أمّ معبد من آياته المبيّنة [فريم ۳۳ / برگ ۷۶ ب].

الباب الحادى عشر: فى أسمائه و ألقابه و صفاته و ما أكرمه الله تعالى به من آياته و معجزاته و فيه فصول [فريم ۴۶ / برگ ۸۰ الف].

الباب الثانى عشر: فى ذكر ما خصّه الله تعالى به و أعطاه و شرف به قدره و اجتباه [فريم ۵۸ / برگ ۹۴ ب].

الباب الثالث عشر: فى ذكر أعمامه و عمّاته و أزواجه و أولاده و موالیه و أسلحته و مراكبه و نوابه و عماله و كتابه و مؤذنيه [فريم ۶۱ / برگ ۹۷ الف].

الباب الرابع عشر: فى ذكر بعوثة و فتوحه و سراياه و غزواته و ما وقع من الحوادث فى كل سنة من مبعثه [فريم ۷۱ / برگ ۱۱۱ لف].

الباب الخامس عشر: فى ذكر مرضه صلى الله عليه وسلم و مماته و حزن الامّة عليه و بعد وفاته [فريم ۹۶] [عنوان نیامده] [برگ ۱۴۱ الف].

باب فى ذكر خلافة أبى بكر [برگ ۱۰۱ / برگ ۱۴۸ ب].

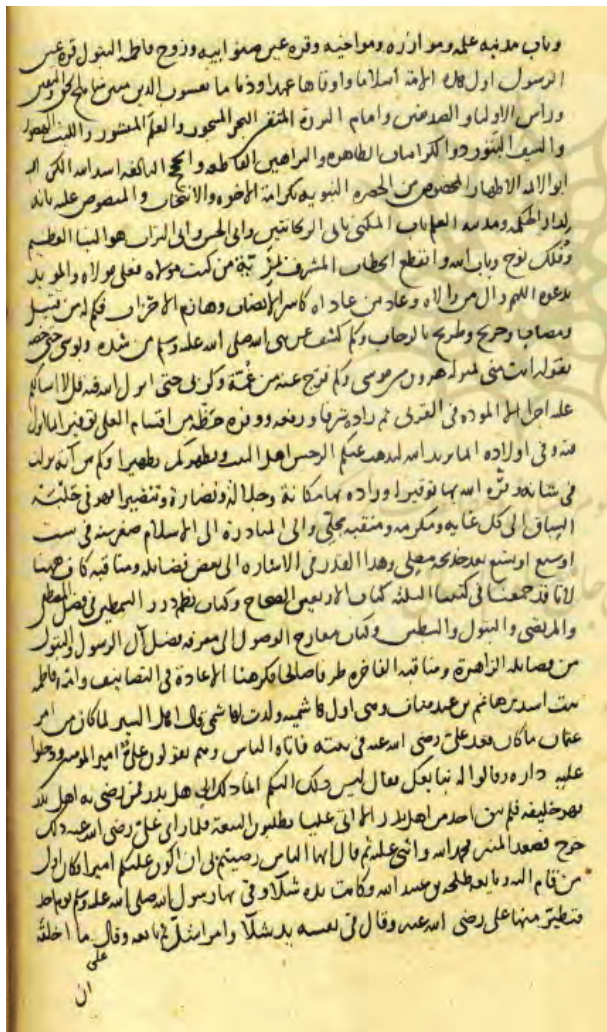
باب فی خلافة ابی حفص عمر [فریم ۱۰۷ / ۱۵۷ الف].

باب فی خلافة عثمان بن عفان [فریم ۱۲۱ / ۱۷۵ ب].

باب فی خلافة امیرالمؤمنین ابی الحسن علی بن ابی طالب [فریم ۱۲۸ / برگ ۱۸۶ ب].

باب فی ذکر من تولی الخلافة الی دخول التتار بغداد و قتل الخلیفة المستعصم رحمه الله [فریم ۱۳۸ - ۱۵۲].

آخرین صفحه کتاب، قصیده‌ای است از «بعض الفضلاء» که اسامی خلفا را تا آخر خلیفه عباسی در آن آورده است.



صفحه آغاز خلافت امیرالمؤمنین (ع) که در آن فضایل امام را اشاره وار آورده و به کتاب معارج الاصول و نظم درر السمطین و الاربعین الصحاح خود اشاره کرده است.

مقدمه نویسنده بر کتاب الإعلام

شمس الدین محمد زرنزی در بخشی از مقدمه، گزارش زندگی خود و انگیزه‌اش برای تألیف این کتاب را نوشته است. بخشی از این عبارت، شبیه عبارات مؤلف در مقدمه کتاب دیگرش نظم در السمطين (ص ۹) است. در این گزارش، تاریخ آمدن وی به ایران میانه سال ۷۴۵ قید شده و در ضمن تصریح کرده است که «مسقط الرأس» و محل تولد او مدینه بوده است. مقصدش شیراز بوده و از «ارباب الدوله و الامناء و اهل الثروه و الثراء» یاد کرده که رفتار بسیار خوبی با او داشته‌اند. در این عبارت از شخصی که از جمله القاب او ذوالریاستین است یاد کرده: «جمال الدنيا و الدین عربشاه ابن الصاحب السعید المرحوم المغفور الشهید امین الدوله و الدین حسن بن الصاحب السعید شرف الدین عثمان»؛ کسی که مع الاسف در منابع دیگر شناخته شده نیست. این خانواده، یک حظیره^{۲۸} هم در شیراز داشته‌اند که دو یا سه سال بعد که شمس الدین محمد درگذشته، در آنجا دفن شده است. از این حظیره در شد الازار یاد شده است.

شمس الدین محمد از او ستایش کرده و می‌گوید وقتی احترامات فائقه او را در حق خود دیده، تصمیم گرفته است تا این کتاب را نوشته و به او تقدیم کند.

مقدمه شمس الدین محمد بر الإعلام بسیره النبی چنین است:

و بعد يقول العبد الفقير الى المولى اللطيف الخبير، ابو عبد الله محمد بن الشيخ الامام العالم المحدث عز الدين ابي المظفر يوسف بن الحسن بن محمد بن محمود بن الحسن الزرندي مَحْتَدًا، الانصاريُّ نسبا، المَدَنِيُّ مولدًا، المَحَدَّث بالحرَم الشريف النبوي - أولاه الله تعالى سعادة الدارين و رزقه العمل بما اوتيه من التورين - إتي لما خرجت من الأوطان، و فارقت الأولاد و الإخوان و الخلان، و بعدت عن المدينة الشريفة المعظمة المنيفة، التي هي مسقط رأسي و ميلادي، و مهبط نضارة العيش و العمر بين أسرتي و تِلادِي لضرورة من بوائق الزمان، و طوارق الحدثان، ساقني القدر المحتوم و الرزق المقسوم من تلك التربة إلى كربة العُربة، فوصلتُ إلى شیراز - صانها الله تعالى و ساير بلاد المسلمين - في أثناء خمس و أربعين و سبعمئة،^{۲۹} فتشرفت فيها بصبحة جماعة من الموالى العظام و السادة

۲۸. حظیره در لغت جایی است که با سنگ و چوب، برای نگهداری گوسفند و شتر درست می‌شود (لسان العرب، ذیل حظر)؛ اما به تدریج برای برخی بناهای صوفیانه مانند رباط و... هم به‌کار رفته است. بسا این تغییر کاربری به دلیل به‌کار رفتن تعبیر حظیره القدس در روایت منسوب به رسول (ص) بوده است. تغییر مزبور در محافل صوفیانه، به عنوان جایی برای سکونت فقراء و صالحین، به تدریج در قرون ششم و هفتم به‌کار رفته است. در حظیره، مشایخ صوفیه به صورت خانوادگی دفن می‌شده‌اند. مواردی از این کاربرد و محل دفن، در شد الازار (برای مثال ص ۱۵۲) آمده است. در شد الازار (ص ۳۶۶-۳۶۷) آمده است که عضد الدوله و کان موالیا لأهل بیت رسول الله. در زمان حکومتش در شیراز، روی مزار علی بن حمزه بن موسی بن جعفر حظیره‌ای ساخت.

۲۹. چنان‌که اشاره شد، مقدمه الاعلام تا اندازه‌ای شبیه مقدمه نظم در السمطين است؛ اما در درمی‌گوید آمدنش به شیراز به خاطر سلطان ابواسحاق بوده و عبارت او این است: «قاصدا جناب سيدنا مولانا السلطان الأعظم الأعدل الأكرم الأعلم الأفخم، مالك رقاب الأمم، ملك ملوك العرب و العجم، مولى الأيادي و النعم، و معلی ألوية الجود و الكرم، الجامع بفضائله و همته بين رتبتي العلم و العلم، و القامع لأعدائه بسطوته و باستخدام أرباب السيف و القلم، مزي العلماء و الموالى، مسند مثاني المكارم

الكرماء الائمة العلماء، وأرباب الدولة والامناء وأهل الثروة والثراء - أحسن الله تعالى توفيقهم، وسهّل إلى الخيرات طريقهم - فوجدتهم أحسن الناس محاورة، وأكرمهم وأعزهم للجار مجاورة، فأنسيت بأنسهم الاخوان والحنين إلى الأهل والاطوان. حتى قلت متمثلاً شعر:

وما فيهم عيب سوى أن ضيفهم
يعاب بنسيان الأختبة والوطن

وقد كان أشار منهم من اشارته حكم، وطاعته حتم، أن أجمع شيئاً ممّا يتعلّق بأحوال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - من مولده إلى وفاته، وما خصّه الله تعالى من أخلاقه وصفاته، فلم يساعد القدر حتى فيّض الله تعالى لى الاختصاص بصُحبة المولى صاحب الاعظم الاعدل الاكرم الاعلام الافخم، مولى الأيادى والنعم ومعلى ألوية الجود والكرم، قبله ذوى الاقبال ووجهة اولى الآمال، ذى الرياستين، منبع السعادتين، مجمع السيادتين، اختيار الحضرتين، جمال الوزراء والساطين، عون الفقراء والمساكين، جمال الدنيا والدين عربشاه - أعزّ الله انصاره، وضاعف اقتداره، ابن صاحب السعيد المرحوم المغفور الشهيد امين الدولة والدين حسن بن صاحب السعيد شرف الدين عثمان - برّد الله مضجعهم وطيب مهجعهم. فحين وصلتُ إلى حضرته الشريفة وسُدّته المنيفة، سارع إلى إكرامى وبالغ فى احترامى واعظامى، فلذتُ بعد الله بجواره والتجأت الى حضرته العليّة وجواره، ورجوتُ بجاهه حصول المقاصد واصلاح الأمر الفاسد، فكان لى أكرم ملاذ وأشرف معاد، أعاده الله تعالى من الأسواء ومتّعه بطول البقا.

فلما رأيت تضاعف مكارمه وترادف مراحمه أحببت أن أشكر شرطاً من أياديه، فأذكر عُشراً ممّا فيه، وأقابل همّته العليّة بهديّة كريمة مرضيّة، فلم أجد تحفة أجلّ من إملاء كتاب أطرزه باسمه، وأحرّزه برسمه، أبعده على وفق ملتصق طالبه، وأقوم فيه بثقل شكر المنعم وواجبه، فشرعتُ فى تأليفه وجمعه، وأشرح له صدرى وقابلت بعض احسانه بشكرى، فإنّ شكر المنعم واجب وحقّ مؤكّد لازب، فيبقى فيه ذكره منتشراً فى الافاق مخلّداً فى بطون الأوراق، أبعده وسيلة إلى استعطاف عوارفه المعروفة، وذريعة الى إتمام إحسانه الذى ابتدأ به جرياً على شيمه المألوفة فيذكرنى بذلك عنده ولاينسانى بعده، شعر:

و غاية جهد أمثالى دعاء
يدوم مع اللّيالى أو ثناء

فأطل اللهمّ عمره وابدّ جماله وأدر نعمتك عليه، وضاعف جلاله، وأدم على كافّة المُحبين ظلاله،

والمعالي، قبله ذوى الإقبال، وكعبة أولى الآمال، الذي فاقت مناقبه الراخرة العباب، وناهت مفاخره الدائمة التسكاب (= لم ينقطع) عن الحصر والعدّ والحساب، كهف الإسلام والمسلمين، وعون الضعفاء والمساكين، عمدة الملوك والساطين، ظلّ الله فى الأرضين، جمال الدنيا والدين الشيخ أبو إسحاق بن الملك السعيد المرحوم المغفور الشهيد شرف الدولة والدين محمود شاه الأنصارى خلد الله ملكه، ورحم أسلافه وأعلا شأنه، ورفع قدره وأعزّ سلطانه، وعظّم سموه واقتداره، وكثّر أعوانه وأنصاره» (نظم درر السمطين، ص ۹۰۸).

از اين عبارت آشكار است كه شاه ابواسحاق هم ملقب به انصارى بوده است و چه بسا به نوعى از نظر نسب و خانواده، نزديك به خاندان زرندى بوده است.

و حَقَّق فی الدارس آماله، و اجعل خیراً عن أولاه مآله، فلقد وَّقَّفته للخیرات، فَبَقِه شرَّ الشیطان و إغوائه و إضلاله، و ثَبَّته بالقول الثابت، فقد وَجَّه إلى کرمک بصدق الرغبة آماله، و أَعْتَى اللّهُمَّ علی القیام بشکره و الدعاء له بسرّ القول و جهره، و سَدَّد اللّهُمَّ عند الثناء علیه أقوالی، فإِتَّی معترفٌ بالعجز عن شکره، و عجزی عن ذلك أقوى لی، و وَّقَّنی اللّهُمَّ لما یرضیک عَنّی فی عملی أوفی لی، و أدم علی درج إیمانک التي ألبستنیها، فهي أحسن جَنَّة لی و أوفی لی، إنک علی کلّ شیء قَدیر و بالإجابة جَدیر،

و قد قلت متمثلاً فی مجده المؤنث و أصله المؤصل بیتهن و هما:

فَعش لیدِ تولی و عَزَّ بحفظه و نائبة تکفی و نعمی تنیلها

و دُم للمعالی فهي خیر ذخیره و مشتبه إلا علیک سبیلها^{۳۰}

و ها أنا اشرع فی تألیف الکتاب مستعینا بالله العزیز الوهاب، فی الهدایة فيه إلى الصواب، سائلاً منه التیسیر و المعونة علی اتمامه، و التسدید فی تنقیحه و إحکامه، لیس بالطویل المملّ و لا القصیر المخلّ، اذکُرُ فيه نسب سیدنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ و سَلَّمَ، سَیِّد البشر، انتشر عنه من دین الله ما انتشر، و مولده و جمیع حالاته من خیر ولادته الی وفاته.

و سمّیته کتاب الاعلام بسیرة النبی علیه الصلوة و السلام، و ربَّته علی مقدّمة و أبواب، فالمقدّمة فی امتنان الله تعالی به علی الامة و کشف الضریة عنهم و الغمّة، و أما الابواب فهي خمسة عشر باباً... درباره ابواب در ادامه توضیح خواهیم داد.

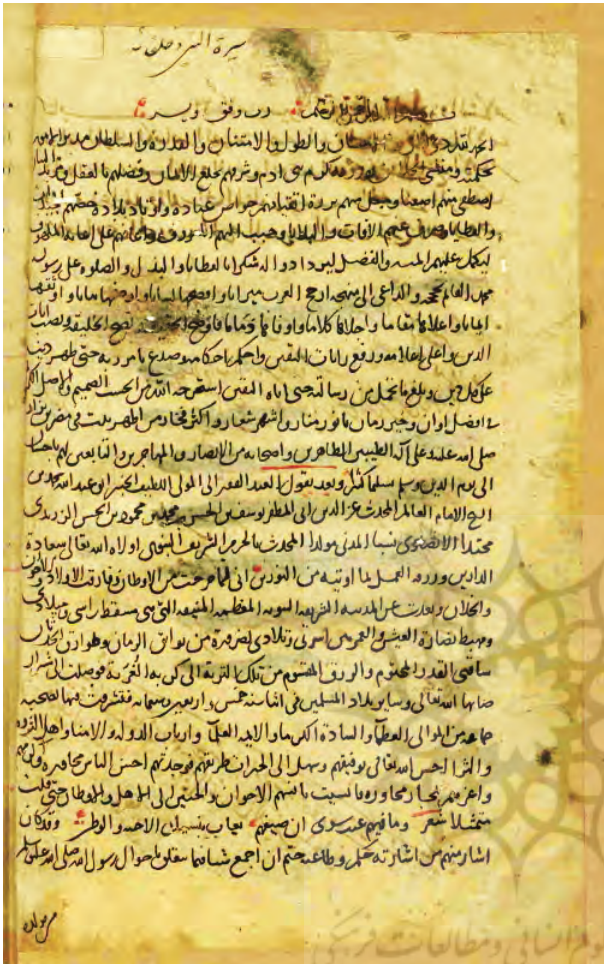
اجازه روایت کتاب الاعلام روی نسخه دانشگاه از ۷۸۲

متن زیر توسط و به خط ابوالخیر محمد بن احمد بن یوسف زرنندی، برادرزاده مؤلف کتاب در گواهی قرائت کتاب توسط احمد بن عمر بن محمد کازرونی بلیانی بر روی در پایان نسخه دانشگاه نوشته شده است. احمد بن یوسف برادر نویسنده کتاب شمس الدین محمد است و فرزند او محمد که از عالمان بود، شرح حالش در منابع آمده است. به نوشته ابن حجر او در کازرون اقامت داشت: «نزیل کازرون من بلاد العجم»؛ کنیه اش ابوالخیر بود. گویا با عمویش وقتی در شیراز اقامت کرد، همراه بود. او هم به کازرون [در «در» به اشتباه: شیراز] آمد تا وقتی که پس از سال ۶۸۰ درگذشت. ابن حجر می گوید این مطلب را از مشیخه الجنید الکازرونی [تخریج شمس الدین جزری، یعنی همان شد الازارا گرفته است] (الدرر الکامنه، ۳/۳۷۲). خطراوی در مقدمه المرور العلمین، ص ۱۰ تاریخ درگذشت او را سال ۷۸۳ ذکر کرده است. شرح حال مفصل تر وی را سخاوی در التحفة اللطیفه (۲/۴۴۲ - ۴۴۳ چاپ دوجلدی) آورده است.

اما درباره مجاز، ابن حجر شرح حال احمد بن عمر بلیانی را در الدرر الکامنه (۱/۲۳۰) آورده^{۳۱} و نوشته

۳۰. از بیت «و غایة جهد...» تا اینجا، عیناً در نظم درر السمطین، ص ۹ آمده است.

۳۱. فرزندش جنید بن احمد بن محمد نیز شناخته شده است. بنگرید: الضوء اللامع، ۷۹/۳. محمد فرزند ابن جنید هم عالم بوده



صفحه اول الاعلام بسيرة النبي نسخة دانشگاه

است که از اهالی کازرون بود و از شیخ المحدث سعیدالدین محمد بن مسعود بن محمد بن مسعود [سعیدالدین البلیانی ثم الکاظمی، متوفای ۷۵۸] و ... حدیث شنید. تولد او در ۲۷ جمادی الاولی ۷۱۸ و درگذشت او ۷۹۶ بود و ۷۸ سال زیست.

گواه روایت او همان است که روی نسخه الاعلام در دانشگاه، صفحه دوم آمده و متأسفانه روی برخی از جملات آن سیاه شده است. تصویر آن را پیش از این در معرفی نسخه دانشگاه آوردیم.

بنابراین می دانیم هر دوی اینها در کازرون بوده‌اند و این قرائت نیز در این شهر بوده، چنان‌که در متن به آن تصریح شده است. آخرین جلسه قرائت آن در روز دوشنبه ۲۶ بیع الثانی سال ۷۸۲ بوده و استاد

و وقتی هم نمایندگی «ملک الشرق» را به قاهره داشت، بخشی از پرده کعبه را به رسم هدیه برده است. (الضوء الاعلام، ۲۱۴/۷).
 ۳۲. درباره او بنگرید: شد الأذان، ص ۶۱؛ در آنجا خانواده و اصل و نسب وی را هم آورده است. وی یکی از سیره‌نویسان معروف این دوره است که کتابی با عنوان المنتقی فی سیره المصطفی از او برجای مانده است. از این کتاب نسخه‌ای در کتابخانه مرعشی ش ۳۵۳۹ و چند نسخه دیگر برجای مانده است (معجم تاریخ التراث الاسلامی فی مکتبات العالم، ۳۲۴۹/۵، ش ۸۴۸۶).

نه تنها اجازه روایت این کتاب، بلکه سایر مرویات خود را نیز به این شاگرد داده است. نکته لطیف در این اجازه، این تعبیر است: «و قد حصلت للقاریء المذكور اجازة السيرة الشريفة من مؤلفها»؛ مقصود آن است که کاتب اجازه، با دادن اجازه به بلیانی، عملاً اجازه روایت سیره را که خود از مؤلف داشته، به وی داده است.

متن اجازه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين حمداً نوافي نعمه و نكافيء مزیده، و الصلوة و السلام و التحية و الرضوان على رسوله محمد الموصول الى الجنان المنقذ من النيران

اما بعد فقد قرأ العبد الفقير الى الله الغنى دلال^{۳۳} احمد بن عمر بن محمد البلياني^{۳۴} - ملكه الله نواصي الأمانى - هذا الكتاب، كتاب الاعلام بسيرة النبي عليه الصلوة و السلام تصنيف الامام المولى الهمام السعيد الشهيد شمس الملة و الدين ابى عبدالله محمد بن ابى المظفر يوسف بن الحسن الزرندي المحدث بالحرم الشريف النبوى رحمه الله على ابن احمد شيخ مشايخ المحدثين افضل الائمة المتوزعين، ناقد أحاديث سيد المرسلين المؤيد بتأييد رب العالمين صاحب اليافعى^{۳۵} موفق الملة و التقوى و الدين أبى الخير محمد بن الشيخ السعيد عزالدين احمد بن يوسف الزرندي المدني الانصارى السعدى العبادى^{۳۶} - مد الله تعالى ظلاله على المسلمين و أتد بركات أنفاسه إلى يوم الدين - من أوله إلى آخره بمنزله فى كازرون فى مجالس آخرها يوم الاثنين السادس و العشرون من ربيع الثانى سنة اثنتين و ثمانين و سبعمائة الهجرية، فأجاز له روايته و رواية ساير مروياته عنه، و قد حصلت للقارىء المذكور اجازة السيرة الشريفة من مؤلفها، و من الله التوفيق صحيح ذلك و المسؤول من كل من وقف عليه و استفاد منه أن يذكرنى و يدعو لى و لوالدى و للمؤلف و للقارىء و لبقاه الله و احسن جزاه، و ليبدأ بنفسه و يصلّى على التبى صلّى الله عليه و سلم بعد الدعاء فانه لا يرد.

قاله و كتبه أبو الخير محمد بن أحمد لطف الله به فى تاريخه، حامداً مستغفراً مصلياً مسلماً.^{۳۷}

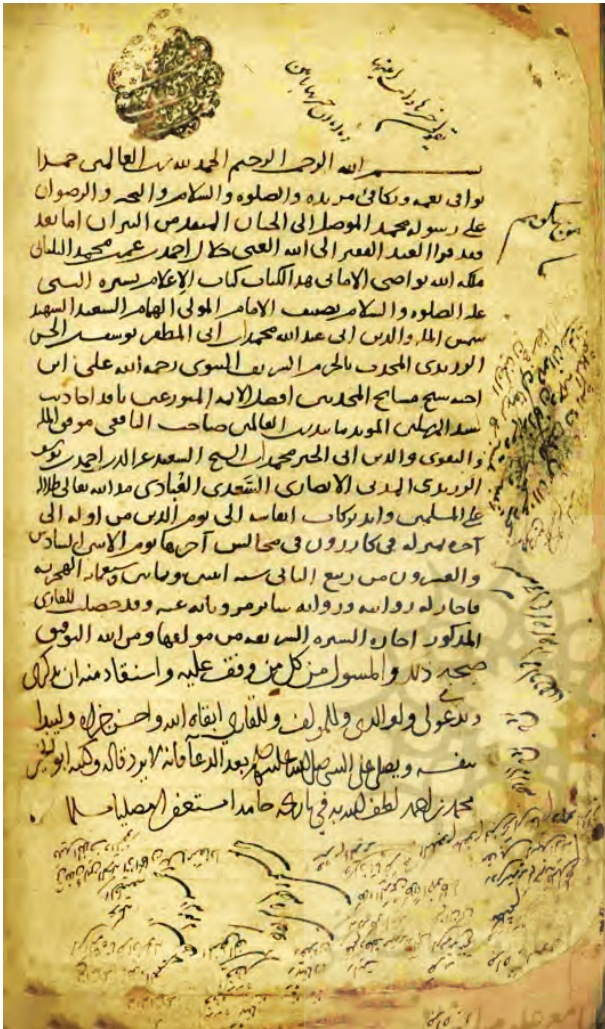
۳۳. در گزارش این اجازه در فهرست دانشگاه، «دلال» خوانده شده است؛ اما در شرح حال های مختصری که برای این احمد آمده، چنین تعبیری دیده نمی شود. دلال اصولاً برای زنان به کار می رود. چنان که در تصویر مشخص است، این اجازه بدون نقطه نوشته شده است. آیا ممکن است جلال احمد باشد؟

۳۴. بلیان قریه ای است از قرای کازرون در طرف جنوب آن به مسافت یک فرسنگ تقریباً و چند خانه در آنجاست، با بقعه کوچکی که مدفن شیخ واحدالدین بلیانی است (آثار عجم، ص ۳۲۶) به نقل از پاورقی شد الازار، ص ۴۸۵. روستای مزبور که نزدیک کازرون است، همچنان برپاست (بنگرید به مدخل بلیان در ویکی).

۳۵. در این کلمه تردید هست.

۳۶. این دو تعبیر باید اشاره به «سعد بن عباد» انصارى باشد. برای ده ها مورد مشابه که به عنوان سعدی عبادی مشهور بوده اند، بنگرید به همین مورد در الشامله؛ از جمله: بنگرید: ذیل طبقات الحنابلہ، ابن رجب، ۳/۶۸۰، ۴/۱۹۴، «بیروت، دارالمعرفة، بی تا»؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ۴۱/۲۵۶، ۴۴/۴۵۳، ۴۶/۱۹۷.

۳۷. انگیزه نگارش این مقاله پس از دیدن این اجازه بود (۲۱ بهمن ۱۴۰۱).



گواهی قرائت کتاب الاعلام از سوی محمد بن احمد بن عزالدین یوسف زرنندی به خط وی